

کلام اسلامی

پیشینه علم کلام

کلام در یهود مسیحیت هم بود ولیکن رشد و بالندگی آن در اسلام است. نام ویژه این علم در اسلام است و در اسلام حیات مستقل یافت. امروزه در مسیحیت مباحث کلامی در دانشی عام تر به نام الهیات جای می گیرد. در اسلام است که از همان اوایل نام این علم کلام بود و امروز هم با همان نام، نامیده می شود.

سر آغاز اندیشه ها و فرقه های کلامی به قرن اول باز می گردد ولیکن تعبیر علم کلام از قرن دوم بر سر زبان ها افتاد. در آغاز نام متکلم تنها بر معتزلیان اطلاق می شد که اهل بحث و جدل بودند، در برابر اهل حدیث که اهل با بحث و جدل مخالف بودند.

با ظهور اشاعره، کلام مفهومی عام گرفت و بر حوزه های مختلف اطلاق شد و برای معرفی رویکردهای کلامی از عناوینی مانند کلام معتزله و شیعه و اشاعره و... استفاده شد.

کلام تا قرن ۶ به عنوان یک علم مستقل و گاه رو در رو با علومی مانند فلسفه و عرفان و تصوف رشد و گسترش یافت. از قرن شش به بعد فلسفه و تصوف در هم آمیخت و سرنوشت کلام و فلسفه با هم گره خورد؛ یعنی به آسانی نمی شد آثار کلامی را از آثار فلسفی جدا کرد. البته امروز با ظهور مسائل علم کلام جدید. ترجمه آثاری از فلسفه دین غرب، ضرورت احیای علم کلام به عنوان دانش مستقل احساس شد.

چگونه و با چه معیاری می توان یک علم را اسلامی یا دینی دانست؟

1- تنها دانشی شایسته وصف اسلامی است که مستقیماً از متون اسلامی گرفته شده باشد.

2- کمترین مناسبت کافی است که نام اسلامی را بر یک رشته علمی اطلاق کنیم.

(این دو نظر اختلافی است)

3- هر علمی رشد در معارف و منابع اسلام داشته باشد و در حوزه تکوینی رشد و پرورش یافته باشد، شایسته نام اسلام

است.

علل اهمیت بررسی فرق و مذاهب:

• پیوند نزدیک آن با حیات دینی و فرهنگی جامعه اسلامی به گونه ای که هیچ پژوهنده ی تاریخ تفکر اسلامی از آن بی نیاز

نیست.

- در مباحث اعتقادی، از نقد و تحلیل نظریات گریزی نیست و این امر، جز با شناخت و مقایسه‌ی آنها امکان پذیر نیست.
- این علم در فهم بخشهایی از متون دینی ما را یاری می‌کند و گاه ابهامهای روایات را می‌زداید.

تعریف علم کلام

تعاریف مختلف وجود دارد؛ اما بهترین تعریف آن است که به موضوع آن، روش و شیوه‌ها و فوائد و آثار آن علم اشاره کند. یعنی جوانب آن علم را به تصویر کشد.

تعریف کامل را ذکر می‌کنیم:

کلام دانشی است که درباره اعتقادات دینی به شیوه عقلی و نقلی به دفاع از این عقاید در مقابل اعتراض مخالفان می‌پردازد.

ارکان این تعریف

1- موضوع کلام (اعتقادات دینی)	}
۲- روش این علم (روش عقلی- نقلی)	
3- غایت و هدف کلام (تبیین و اثبات عقاید دینی و دفاع از آن)	

معنی لغوی چهار اصطلاح:

فرقه: گروهی از مردم، مذهب: رأی و عقیده، ملت: دین و شریعت، نحله: ادعا

تفاوت فرق و مذاهب با ملل و نحل:

دومی معمولاً معنایی عامتر دارد و به گرایشهای مختلف فکری و اعتقادی در ادیان و پیروان آنها اطلاق می‌شود و در نتیجه شامل فرق و مذاهب اسلامی نیز می‌شود اما فرق و مذاهب معمولاً خاص فرق اسلامی است.

تفاوت علم کلام و فرق و مذاهب

روش: در کلام، عقلی نقلی است اما در مذاهب نقلی تاریخی (توصیفی)، موضوع: در کلام، اعتقادات دینی است اما در مذاهب فرقه‌های اعتقادی، غایت: در کلام، استنباط اعتقادات و دفاع از آنها اما در مذاهب معرفی مکاتب اعتقادی است.

بازشناسی ارکان:



موضوع آن درباره علم کلام است.

نظریات:

1- لاهیجی علم کلام را اوضاع شریعت می‌داند

2- ابن خلدون عقاید ایمانی

3- شهید مطهری: اصول دین اسلام.

جمع مشترك اینها می شود اعتقادات دینی.

اصول دین در برابر فروع عملی دین قرار می گیرد نه فروع اعتقادی دین مانند جبر و اختیار و قضا و قدر.

بنابراین اصول دین از نظر موضوع علم کلام شامل : اصول درجه يك مثل توحید و فروع اعتقادی مثل بداء و ثواب و عقاب

اعمال را شامل می شود.

فایده علم کلام

1- استنباط عقاید اسلامی

2- دفاع از این عقاید

این دو را باز کنیم می شود رسالت های علم کلام :

1- استنباط

2- تبیین

3- تنظیم

4- اثبات

5- رد شبهات وارد شده بر دین

6- رد عقاید و اندیشه های ضد دینی

به غیر از مورد اول، بقیه به بیان و ارائه عقاید دینی به دیگران اختصاص دارد.

روش و مبادی علم کلام

در اثبات عقاید درجه يك مثل توحید و نبوت تنها از عقل استفاده می شود و نمی شود در اثبات آنها از تعبد استفاده کرد

دسته دوم مانند جبر و اختیار و... را می توان با عقل و نقل اثبات کرد.

مباحث دسته اول و نیز استدلال های دسته دوم را کلام عقلی می نامند.

و مباحث و دلایل نقلی دسته دوم را کلام نقلی می گویند.

نامگذاری علم کلام

دلایل مختلفی بیان شده است.

1) مباحث کلامی در اوایل با عبارت ((الکلام فی...)) آغاز می شود.

2) مشهورترین اختلاف متکلمان، مسئله کلام خدا و قدم و حدوث آن بود.

3) این علم توان تکلم در مسائل دینی را در متکلم ایجاد می کند.

4) تکلم و گفت و گو در این علم با مخالفان بیش از هر علم دیگری است.

5) به دلیل قوی بودن دلایل این علم شایسته نام کلام است؛ البته همه این عوامل یکسان و یک زمان در نامگذاری دخیل نبوده است.

- نخستین مسئله کلام . پیدایش علم کلام تردیدی نیست که قرآن کریم به مباحثی مانند توحید، نبوت و معاد اشاره کرده است. در آغاز رسالت به دلیل دسترسی به و وحی حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) پذیرش وحی عام داشته و سوال می پرسیدند و قانع می شدند.

اختلاف به دنبال ارتحال پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش آمد.

در مورد اولین مسئله کلامی برخی:

اولین اختلاف بر سر امامت و خلافت بوده است؛ شیعه به امامت و به منصب الهی معتقد شدند و عامه به منصب عرفی و شورای حل و عقد.

امامت علاوه بر اینکه اولین مسئله کلامی و اختلافی بوده است، در مسائل دیگر هم موثر بوده است.

شیعه امام را معصوم می داند و مرجع مسائل اعتقادی؛ امام بعد از قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پناه و مرجع است.

ولی اهل سنت بعد از آنها عقل و استنباط شخصی و آراء صحابه را قبول دارند.

علل پیدایش و تشدید منازعات کلامی

1) قرآن با طرح مسائل اعتقادی و دعوت به تدبر و تعقل.

2) ورود اندیشه های بیگانه در میان مسلمانان.

3) پیدایش گروهی به نام زنداقه در میان مسلمانان و طرح شبهات اعتقادی که احساس مسولیت برای پاسخ گویی به

شبهات این فرقه را به وجود آورد.

4) تشویق خلفای عباسی؛ اینها تحکیم حکومت خویش را در تقویت بنیه اعتقادی مسلمانان در مقابل بیگانگان می

دیدند و در تقویت علم کلام، اولین کتاب کلامی توسط ابوالهذیل علاف (۲۳۵/۳۵) به دستور عباسی نوشته شد.

5) ترجمه کتب فلسفی یونان: این مسئله مسایل نوینی را مطرح و ابهام و تردیدهایی را برانگیخت و آنان را به تحقیق

بیشتر واداشت.

فلسفه و کلام در رشد یکدیگر موثر بودند.

فلسفه دایره علم کلام را گسترش داد و بسیاری از میاثل عامه فلسفه امروزه در کلام مطرح است.

6) روحیه مسلمانان و شیوه تربیتی اسلام و علاقه به علم دانستن برخاسته از قرآن و سنت و محوری ترین مسائل اعتقاد است و کسب یقینی آنهاست.

➤ شیعه از نگاه مورخین: (جهت مطالعه)

1. کسانی که معتقد به خلافت بلافضل امیرالمومنین علیه السلام هستند.
2. کسانی که معتقدند که امیرالمومنین علیه السلام افضلیت بر دیگر خلفا داشته است. ولی از نظر خلافت، حضرت امیر علیه السلام را خلیفه چهارم میدانند.
3. کسانی که به تقدم امیرالمومنین علیه السلام بر عثمان قائلند.
4. شیعه کسانی اند که محب اهل بیت علیهم السلام می باشند.

تاریخ کلام شیعه

(کسانی که معتقد به خلافت بلافضل امیرالمومنین علیه السلام هستند)

● دوره‌های تاریخی علم کلام

** از جهت تحول ساختاری که چند مرحله را می‌توان برای آن تصویر کرد:

۱. مرحله تکوین: عصر پیامبر اکرم...؛

۲. مرحله گسترش: عصر خلفای پیامبر اکرم... تا اوایل قرن دوم هجری؛

۳. مرحله تدوین موضوعی: قرن دوم و سوم هجری.

اولین فردی که در کلام شیعی به این کار اقدام کرد علی بن اسماعیل بن میثم تمار (۱۷۹ ق) بود. او کتاب الامامه و الاستحقاق را نوشت (ابن ندیم، الفهرست: ص ۲۱۷) بعد از او نیز کسان دیگری رساله‌هایی در موضوعات کلامی خصوصاً درباره توحید و عدل نوشتند (سبحانی، ۱۴۲۴ ق: ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۲) هر چند فقط موارد بسیار محدودی از این آثار در دسترس است اما به احتمال زیاد این آثار رساله‌های خیلی کوتاه و مختصر بوده‌اند، چنانکه رساله امام رضا^ع و عبدالعظیم حسنی چنین بوده است (سبحانی، ۱۴۱۳: ص ۱۵-۱۹). این مرحله در قرن سوم گسترش یافت و در قرن چهارم به اوج خود رسید.

۴. مرحله تبیین و تنظیم موضوعی: قرن سوم و چهارم

در این مرحله متکلمان امامی با توجه به ظهور و بروز تفکرهای رقیب مانند معتزله، اهل حدیث و... و همچنین غیبت امام، مسائل کلامی را براساس مکتب اهل بیت % تبیین کردند و آن‌ها را در موضوع‌های خاصی تنظیم و شبه‌های وارده را نیز پاسخ گفتند. در همین جهت ابوسهل اسماعیل نوبختی (۳۱۱ ق) کتابی تحت عنوان التنبیه در امامت نوشت، ابن قبه الانصاف را در همین موضوع تالیف کرد. شیخ صدوق (۳۸۱ ق) التوحید در صفات و نفی تشبیه، و کمال الدین و تمام النعمه را در موضوع غیبت تدوین کرد و ...

۵. مرحله ساختارمندی: قرن پنجم و ششم

شیخ مفید (۴۱۳ ق) - چنانکه بحث مفصل آن خواهد آمد - کلام امامی را ساختارمند کرد، سید مرتضی (۴۳۶ ق) و شیخ طوسی (۴۶۰) و دیگران آنرا به کمال رساندند.

۶. مرحله تحول و تکامل؛ قرن هفتم

خواجه نصیرالدین طوسی با چینش و تنظیمی جامع و روشی نو و ابتکاری کلام را به اوج تحول و تکامل رساند (ربانی گلپایگانی، ۱۳۸۲: ص ۸).

۷. مرحله شرح و تلخیص؛ قرن هشتم تا چهاردهم

بیشتر آثار کلامی، شرح و یا تلخیص آثار گذشته و خصوصاً اثر ماندگار خواجه نصیرالدین یعنی تجرید الاعتقاد بود که شوارق الالهام محقق عبدالرزاق لاهیجی (۱۰۷۲ ق) از نمونه‌های عالی آن است.

۸. مرحله اصلاح‌گری و پویایی؛ نیمه دوم قرن چهاردهم و...

این مرحله بعد از دوره طولانی فترت که بر اثر عوامل سیاسی، اجتماعی، فکری پیش آمد و در قرن سیزده و چهارده قمری توسط سید جمال الدین آغاز و بدست شیخ محمد عبده، علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید صدر و دیگران به سیر تکامل خود ادامه داده و اکنون با قوت تمام ادامه می‌یابد. ب: از جهت رویکرد

**** دوره‌های تاریخی علم کلام (خصوصاً کلام شیعی را از جهت رویکرد):**

۱. کلام عقلی و نقلی؛ عصر حضور امامان %؛ کلام شیعه در نخستین مرحله دارای صبغه عقلی و نقلی است یعنی هم به تحلیل‌ها و تأمل‌های عقلی ارجح می‌نهد و هم استناد به وحی را در دستور کار خود قرار می‌دهد.

اوج این رویکرد در زمان حضور امام امیرمؤمنان[ؑ]، امام صادق[ؑ] و امام رضا[ؑ] تحقق یافته است.

۲. کلام نقلی؛ دوره دوم حضور تا کمی بعد از غیبت صغری (۳۲۹ ق) تا شیخ صدوق (۳۸۱ ق).

مراد از دوره دوم حضور عصر امامت امام رضا[ؑ] - خصوصاً در مدینه - و امامان بعد از ایشان است.

۳. کلام عقلی؛ در قرن پنجم تا ششم؛ شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی و...

۴. کلام فلسفی؛ قرن هفتم، خواجه نصیرالدین طوسی. (۶۷۲)

۵. کلام با غلبه اخباری‌گری؛ زمان علامه مجلسی (۱۱۱۱ ق)، محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۹۲ ق) ...

۶. کلام با رویکردی ترکیبی از عقل، نقل و فلسفه؛ دوره معاصر: قرن چهارده تا کنون.

بنیانگذار این رویکرد صدرالمآلهین شیرازی (۱۰۵۰ ق) است. او افزون بر آن سه، مبانی و مفاهیم عرفانی را نیز به خدمت گرفته و دین را با عقل و اشراق همساز می‌کند (نصر، ۱۳۷۱: ص ۴۲).

دوره های تاریخی علم کلام

(براساس تطورات تاریخ علم کلام)

1- دوره اصالت و استقلال

کلام شیعه در پیدایش و شکل‌گیری از علوم و فرهنگ‌های دیگر تاثیر پذیرفته و از سایر علوم اسلامی و غیر اسلامی مثل فلسفه استفاده نکرده است (گرچه بعداً از مسائل فرهنگی تاثیر پذیرفت اما در ایجادش و پیدایشش، ترابطنی با فرهنگ‌های دیگری نداشته است). یعنی عوامل بیرونی در شکل‌گیری آن نقشی نداشته است. بلکه آنچه که شکل گرفته است براساس یافته‌های اسلامی بوده است. این دوره به چند مرحله تقسیم می‌شود.

- الف: مرحله پیدایش (قرن اول)

ویژگیهای این مرحله:

- 1- مباحث کلامی مطرح بوده است ولی هنوز متمایزا به علم مستقلی تبدیل نشده بود. و بیشتر این مسائل در بستر مسائل سیاسی اجتماعی بوجود می آمد. به همین جهت برخی این دوره را کلام سیاسی می نامند.
- 2- کاربردهای عملی بیشتر مورد بحث بود تا مسائل علمی.
- 3- بیشتر مباحث به صورت شفاهی بوده و کتابی وجود ندارد.
- 4- اختلافات کلامی، منجر به شکل گیری فرقه ها نشده بود. بلکه گروه های اجتماعی وجود داشت.

- ب: مرحله شکل گیری کلام نظری (قرن دوم)

ویژگیهای این مرحله:

- 1- در این دوره نام کلام بر این دانش گذاشته می شود و فعالیت های کلامی در کنار فعالیت های علمی دیگری مطرح شده است.
- 2- نظریه پردازی ها آغاز می شود
- 3- شکل گیری فرقه های اعتقادی.
- 4- علاوه بر مسائل شفاهی، مباحث کلامی در مکتوبات و رساله ها نیز نگاشته می شود.

- ج: مرحله تدوین جامع و تاسیس دانش کلام (اواخر قرن دوم تا قرن سه و چهار)

- 1- شکل گیری مکتبهای کلامی در این دوره است.
- 2- شکل گیری مکتوبات کلامی در قالب منظومه های کلامی در این دوره است. (مجموعه ای از مسائل کلامی را در خود دارند مثلا از توحید شروع شده و به معاد ختم می شود)
- 3- تاسیس دانش کلام نیز از همین مرحله است.
- 2- دوره رقابت و اختلاط (منظور اختلاط کلام با فلسفه و منطق است)
متکلمان سعی کردند که مفاهیم و روشهایی را از فلسفه جذب کنند و کلام را بر اساس این مفاهیم نو بازسازی کنند. البته به عقائد کلامی خودشان نیز پایبند بودند. یعنی اختلاط با فلسفه آن ها را صرفا متأثر و تسلیم نساخت بلکه کلام فقط از مفاهیم و روش های فلسفه استفاده می کرد اما در محتوا تابع آن نبود بلکه با آن رقابت می کرد.
این دوره در معتزله با ابوالحسین بصری و در اشاعره با فخر رازی و غزالی و در شیعه با خواجه نصیر و ابن میثم شروع شده و تا فاضل مقداد ادامه داشته است. شخصیت های این دوره مثل علامه حلی، شهید اول، فاضل مقداد و فخرالمحققین. البته عده ای هم مخالف بودند مثل شیخ صدوق و سید بن طاووس..
- 3- دوره انحطاط و استحاله.

در بین اهل سنت در این دوره کلام منحط می شود. ولی در شیعه ما شاهد کلام فلسفی هستیم یعنی استحاله علم کلام در فلسفه. شخصیت‌های این دوره میرداماد، ابن ابی جمهور احصایی، ملامهدی نراقی، فیض کاشانی، دشتکی های شیرازی و اوجش به ملاصدرا می رسد. این در دوره صفویه است. در این مرحله نیز متکلمینی هستند که مخالفند مثل شیخ حر عاملی و علامه مجلسی.

4- دروه احیا و تجدید (از قرن دوازده شروع می شود و تاکنون ادامه دارد)

در دوران تجدد عده ای نیاز می بینند که برخی از مسائل احیا شود. این احیا هم در میان اهل سنت رخ می دهد و هم در میان شیعه. در این دوره شاهد شکل گیری نو معتزلی و نو اشعری و نو سلفی گری در میان اهل سنت و در عالم تشیع نیز شاهد مکتب نو صدرایی هستیم که توسط محقق سبزواری آغاز گردید و از چهره های شاخص آن علامه طباطبایی است.

کلام جدید

در گام نخست از این نکته نباید غافل شد که با توجه به رویکردهای متفاوت نسبت به کلام جدید ارائه تعریفی متفق علیه که مورد پذیرش همه نظریه ها باشد امری دشوار می نماید، اما می توان پس از بررسی این نظریه ها و برگزیدن یکی از آنها تعریفی را ارائه نمود. با توجه به تعدد رویکرد ها نسبت به کلام جدید می توان آنها را در دو قالب کلی دسته بندی کرد:

الف: تعریف بر اساس تفاوت جوهری

۱. برخی معتقدند که کلام جدید تفاوت ماهوی و بنیادین با کلام قدیم دارد برای این که فضای تفکر به طور کلی در این روزگار تغییر کرده و جازمیت علمی و فلسفی رخت بر بسته است، اثبات عقلی و یقینی عقاید حقه که هدف کلام سنتی به شمار می رفت، ناممکن گشته است و سؤال ها و پرسش های جدید و روش ها و مبانی و مبادی و فضای دیگری حاکم شده است. بنابراین به ناچار باید به شیوه دیگری از خدا و نبوت و انسان و معاد و وحی سخن گفته شود.

این رویکرد گرفتار نوعی سنت ستیزی و اسپیر تحولات غربی شده است و با متأثر شدن از فلسفه نقادی کانت و نسبیت انگاری جدید و مبانی هرمنوتیکی هایدگر و گادامر، تلقی خاصی از وحی و کلام پیدا کرده است.^{۱۱}

ب: تعریف بر اساس تفاوت غیر ماهوی

۲. در مقابل، رویکردهای متعددی وجود دارد که تفاوت میان کلام جدید و قدیم را جوهری نمی دانند اما برخی تجدد و نو شدن را وصف متکلمان دانسته و معتقدند به جای تقسیم علم کلام به قدیم و جدید باید متکلمان را به قدیم و جدید تقسیم کرد.^{۱۲} برخی دیگر تجدد را وصف شبهات و ابزار معرفی می کنند و گروهی دیگر تجدد را وصف مسایل کلامی دانسته و عده ای جدید بودن را وصف دلایل و یا مؤیدات می دانند.

محورهای مقایسه کلام قدیم و جدید

در مقایسه کلام قدیم و جدید دو محور کلی یافت می شود: یکی محور ثبات و دیگری محور تغییر و طبعاً کلام جدید بر محور تغییر می چرخد و همراه و همپای آن تحول می یابد و در نتیجه تجدد در علم کلام امری است نسبی و در زمان های

مختلف تحول خواهد یافت، گرچه معیار تحول آن تغییر زمانی نیست، بلکه یک رشته اموری است که در زمان رخ می‌دهند پس زمان ظرف تحول و تجدد کلام است و نه معیار و ملاک آن.

← محورهای ثبات در علم کلام

۱. موضوع علم کلام که عبارت است از معتقدات دینی و بازگشت آنها به اعتقاد به وجود خداوند و صفات جمال و جلال اعم از صفات ذاتی و فعلی، تکوینی و تشریحی.

با تامل و تدبیر روشن می‌شود که همه مسایل و مباحث کلامی اعم از قدیم و جدید به مطلب فوق باز می‌گردند و بحث درباره معجزه، وحی، ضرورت و قلمرو دین، انتظار بشر از دین، شرور، سکولاریسم، پلورالیزم دینی، دین و حقوق بشر، اسلام و حقوق زن و... در حقیقت بحث درباره عالمانه و حکیمانه بودن دستگاه تکوین و تشریح است که همگی فعل خداوند متعال است.

۲. اهداف و رسالت‌های علم کلام که سه قلمرو دارد:

- یکی معرفت‌جویی که مربوط به خود متکلم است

- دیگری تعلیم و آموزش و ارشاد و هدایت که مربوط به افراد دیگر است

- و سوم تبیین، اثبات، تحکیم و دفاع که مربوط به عقاید و آموزه‌های دینی است.

۳. روشهای کلی بحث و استدلال که همان روش‌های منطقی‌اند.^{۱۳}

← محورهای تجدد

در بحث مقایسه کلام قدیم و جدید یکی از قیاس‌ها، محورهای تجدد می‌باشد که این محورها به سه صورت می‌باشد که در ادامه به آن می‌پردازیم:

۱- تجدد در نگرش و رویکرد

گاه تجدد در مسایل به گونه تجدد در نگرش‌ها و رویکردهای جدید به مسایل پیشین است یعنی موضوع یا مساله جدیدی مطرح نشده است، بلکه مسئله سابق با نگرش و رویکردی جدید مورد بحث قرار گرفته است مثلاً بحث درباره شرور در گذشته بیشتر از جنبه توحید و سپس عدل الهی مورد اهتمام بود و اکنون از این جهت که معترضان از آن به عنوان یک پارادوکس در حوزه عقاید دینی یاد می‌کنند.

به گمان آنان پدیده شرور با اعتقاد به قدرت مطلقه و خیرخواه بودن خدا ناسازگار است.

قسم دیگر از تجدد در مسایل این است که واقعاً مساله جدیدی مطرح شده که در گذشته نبوده است مانند بحث اسلام و حقوق بشر یا رابطه علم و دین.

۲- تجدد در روش

باید توجه داشت که روش‌های کلی و منطقی بحث و استدلال ثابتند با این حال تطبیق آن روش‌ها بر موارد خاص و کاربرد آنها در شرایط مختلف، متفاوت و متغیر است فرهنگ امروزی بشر به روش‌های نظری محض چندان اعتنایی ندارد و به استفاده از روش استقراء، تجربه و تمثیل و فایده اندیشی در مسائل دینی تمایل بیشتری دارد چنانکه زبده نگر و خلاصه گرا نیز هست.

۳- تجدد در زبان

بدون تردید متکلم نقش واسطه‌ای میان وحی و مخاطبان وحی دارد. بدون تردید تحول در ذهن مخاطبان وحی، مستلزم تحول در زبان متکلم است به همین جهت ممکن است گفته شود که تجدد در کلام به معنای بیان عصر اندیشه‌های دینی است کلام جدید؛ یعنی کلام معاصر به معنای هم زبانی متکلم با مخاطبان معاصر است که ذهن و زبان کاملاً نوینی یافته‌اند.^۴

تفاوت کلام قدیم و جدید

۱- توجیه گزاره‌های دینی

رویکرد متکلمان قدیم به مسایل کلامی صرفاً نظری بود و آنان به پی‌آمدهای عملی گزاره‌های دینی چندان توجهی نداشتند اما امروزه پاره ای از شبهات که متوجه باورهای اعتقادی اخلاقی و حقوقی دین است، ناظر به پی‌آمدهای عملی آنهاست؛ فی‌المثل ممکن است در مورد حکمی اخلاقی یا حقوقی (فقهی) اشکال شود که التزام به اجرای آن در اوضاع و احوال کنونی یا ممکن نیست یا پی‌آمدهای ناگواری دربر دارد.

۲- نحوه برخورد با متکلمان ادیان دیگر

متکلمان قدیم صرفاً در صدد اشکال تراشی برای مخالفان خود بودند اما امروزه متکلمان برای آموختن و کسب نقاط قوت به ادیان دیگر نزدیک شده و در صدد شناسایی آن ادیان برآمده‌اند زیرا در برهه فعلی اصل دین مورد هجوم خصمانه ملحدان قرار گرفته است.

۳- انتظار از متکلم

انتظاری که نوعاً در گذشته از متکلمان می‌رفت صرفاً دفاع و مناظره بود اما امروزه بیشتر انتظار می‌رود که آنان نسخه‌ای برای درمان دردهای صعب‌العلاجی چون ترس از مرگ و احساس تنهایی و معنا داری زندگی و غیره ارائه دهند.^۵

۴- نتیجه بحث از تفاوت

نتیجه آنکه کلام قدیم و جدید تفاوت ماهوی نداشته، ولی در عین حال یکسری تجددها را در زبان و روش و مسایل کلام جدید

مشاهده می‌کنیم که باعث جعل اصطلاح کلام جدید شده است، لذا روشن می‌شود که مباحث اعتقادی چیزی خارج از علم کلام نبوده و در نتیجه خارج از محدوده کلام قدیم و یا جدید نمی‌باشند و تفاوت این دو نیز امری ماهوی نبوده بلکه تجدد در محورهای یاد شده وصف جدید را آفریده است وگرنه فارغ از محورهای تجدد نفس زمان هیچ گونه دخالتی در تفاوت کلام قدیم و جدید ندارد از این رو، رواست که سؤال از کلام بی‌زمان معنای کامل و دقیقی نخواهد داشت.

تقسیم بندی بر اساس مدارس علمی

ویژگیهای مدرسه شدن چه چیزی است؟

- ویژگی های اصلی

○ آن مدرسه باید یک سنت فکری متمایزی را تولید کرده باشد. از نظر محتوا یا ادبیات نگارشی یا به لحاظ روش شناختی.

○ آن مدرسه از یک حوزه تعلیم و تعلم برخوردار باشد.

○ ادبیات کلامی جدیدی نیز تولید کرده باشد (یعنی نوشته های جدیدی تولید کرده باشد).

- ویژگیهای تبعی (این ویژگی ها امروزه کمتر وجود دارد زیرا پیشرفت ها زمان و مکان را درنور دیده اند):

○ محدوده تاریخی خاص: مدرسی که در یک محدوده تاریخی خاصی می باشد.

○ محدوده جغرافیای خاص: مدرسی که در یک محدوده جغرافیایی خاصی می باشند.

تقسیم بندی دوم: بر اساس مدارس کلامی (حداقل دوازده مدرسه وجود دارد)

1. مدرسه اول مدینه: (از سقیفه تا پیش از عاشورا)

2. مدرسه دوم مدینه: پس از پس لرزه های عاشورا و استقرار حکومت بنی مروان در سال ۷۰ هجری قمری تا زمان هجرت امام کاظم علیه

السلام به بغداد بوجود آمد. در مدرسه مدینه یک عده به محوریت ائمه و یک عده به محوریت محمد بن حنفیه فعالیت می کردند.

3. مدرسه کوفه: همزمان با مدرسه دوم مدینه شکل میگیرد. گروهی از شاگردان امام سجاد اندیشه های ایشان را به کوفه می آورند. این

گروه از شیعیان یمنی هستند که در کوفه مقیم بودند. این مدرسه اوجش در زمان امام صادق علیه السلام است. و پس از شهادت

حضرت و در زمان امام کاظم افول میکنند.

4. مدرسه بغداد: از اواخر امامت امام صادق علیه السلام شکل میگیرد و ویژگی های مدرسه کوفه را دارد که اندکی متفاوت شده و مکان

آن به بغداد انتقال یافته است. در این زمان بغداد به عنوان حکومت اسلامی انتخاب می شود. اصحاب ائمه به علل مختلفی به اینجا

هجرت میکنند. از طرف دیگر ائمه نیز به اجبار به بغداد منتقل می شوند. شاخه های فکری شیعه و تولید آثاری که در بغداد شکل گرفته

بیشتر از مدینه است.

5. مدرسه قم و ری: شروع در قم و ختمش در ری است. با خاندان اشعری شکل گرفت که از یمنی های مقیم قم بودند. شاخه قم با گرایش

های حدیثی همراه بوده و پس از مسائلی که در کوفه رخ میدهد شروع به رشد کردن میکند که اوجش در زمان شیخ صدوق می باشد،

گرچه زمینه هایش از زمان عبدالعظیم حسنی شکل گرفت ولی وی نتوانست یک مدرسه درست کند اما با هجرت شیخ به ری این مدرسه شکل گرفت. با مرگ شیخ صدوق در سال ۳۸۵ق مدرسه کلامی قم ری نیز افول میکند.

6. **مدرسه دوم بغداد:** توسط دو متکلم بزرگ نوبختیان، ابوسعید و ابو محمد نوبختی (متوفای اوائل قرن چهارم) بنیانگذاری شد. مهمترین شخصیت این مدرسه شاگرد شاگرد ایشان یعنی شیخ مفید است که بنیانگذار اصلی مدرسه دوم بغداد محسوب می شود. شاگردان شیخ مثل سید مرتضی این مدرسه را بسط میدهند. بخاطر حوادثی که اتفاق افتاد و شیخ طوسی مجبور به فرار به نجف در سال ۴۴۷ شد و نیز به خاطر سقوط حکومت آل بویه و روی کار آمدن سلجقیان، این مدرسه رو به افول نهاد. شاگردان شیخ طوسی و سید مرتضی در بغداد پراکنده شده و عده ای هم منتقل به نجف و طرابلس و ایران و حله و... میشوند. همچنین دو تن از شاگردان شیخ به شهر ری می آیند که به مفیدان نیشابوری معروفند و به نوعی مدرسه بغداد را در ری ادامه دادند.

7. **مدرسه اول حله:** شهر حله توسط خاندان شیعی بنی مزید بنا شد. این شهر که اُسست علی التشیع من اول یوم، کاملاً شیعی است. ابتدا تفکر فقهی حدیثی در آن شهر حاکم بوده و خبری از تفکر کلامی در آن نبوده است تا اینکه سدیدالدین **حمصی** سفری به حج رفته و در برگشت علمای حله از وی تقاضا میکنند که در حله بماند و او پایه گذار مدرسه حله در آنجا می شود. شاگردانی مثل علامه حلی، محقق حلی و... از آن مدرسه ظهور میکنند.

8. **مدرسه دوم حله:** از زمانی شروع شد که خواجه نصیر وارد بغداد می شود و ابن میثم بحرانی هم وارد بغداد می شود این دو فرد حامل فلسفه مشاء هستند مطالبی را مطرح میکنند که در بغداد رشد نمیکنند بلکه در حله ظهور و بروز پیدا میکند افرادی مثل علامه حلی و فخرالمحققین و شهید اول و... در حله هستند. در این مرحله است که کلام شیعه فلسفی می شود. برخلاف مدرسه اول حله که مدرسه عقلی بود ولی فلسفی نبود. شهید اول ویژگیهای این مدرسه را به جبل عامل منتقل میکند.

9. **مدرسه شیراز:** توسط دشتکیهای شیراز تاسیس شد. محورش میرصدرالدین و میرقیاس الدین دشتکی بود. بسیاری از افکار ملاصدرا از همین مدرسه شیراز است. این مکتب از اوائل صفویه آغاز و تا زمان صدامتالیهین و بالاخره تا ابتدای قاجار ادامه داشته است.

10. **مدرسه اصفهان:** هم زمان با مدرسه شیراز شکل میگیرد با شیخ بهایی و میرداماد شروع شده و اوجش در زمان صفویه می باشد.

11. **مدرسه معارفی خراسان:** (مکتب تفکیک) از زمان میرزا مهدی اصفهانی شروع شده و توسط شاگردانش بسط پیدا میکند. برخی معتقدند که این مدرسه مکتبی سوای قم و ری نیست. اما به نظر این حرف درست نمی باشد. درست است در صدد احیای اندیشه های آنان بوده اند ولی یک سری ممیزات خاصی هم دارند.

12. **مدرسه نوصدرایی:** این مدرسه، ریشه در مکتب فلسفی اصفهان دارد. این مکتب در قم محقق شد و پایه گذارش علامه طباطبایی می باشد. از دل معارف قرآنی و حدیث و فلسفه و عرفان مسائل آن بدست می آید. این مکتب حکمت متعالیه نامیده می شود. علامه طباطبایی ماحصل تمام این ها را در قم اجرا کرده است. این مدرسه از امتزاج مکتب اصفهان، خراسان و تهران شکل گرفت.

شکل گیری مباحث کلامی (زمان و عوامل)

مباحث کلام از بعد جریان سقیفه شکل گرفته است و عواملی منجر به شکل گیری آن شده است که عبارتند از: ^۱

1. قرآن کریم: در قرآن همه بشر را دعوت به تفکر میکند و از طرف دیگر در مسائل سرنوشت ساز هم نظر داده است. (مانند ذات الهی، صفات، نبوت، انسان، سرنوشت انسان و...) از سوی دیگر مباحث قرآنی گاه به خاطر تفاوت های ظاهری در آیات بحث برانگیز می شود مثل آن چه در باب اختیار انسان آمده است.
2. سنت پیامبر اکرم: ایشان در مناظرات متعددی که با مسیحیان و یهودیان و غیره داشته است. و دعوتشان به اسلام میکند.
3. سخنان و خطبه های حضرت امیر علیه السلام. ابن ابی الحدید میگوید که گروه های کلامی که در شیعه شکل گرفته اند همه حرفهایشان از کلمات حضرت امیر علیه السلام اقتباس کرده اند. حسن بصری که شاگرد حضرت می باشند پس از آن که به بصره می آید از بزرگان آنجا می شود و مدرسه کلامی شکل میدهد
4. ائمه علیهم السلام
5. برخورد با فرهنگ ها و ملت های دیگر
6. اختلافات فرقه ای که در دل جهان اسلام وجود داشت.

شیعه برای شکل گیری کلامش احتیاجی به عوامل بیرونی ندارد یا اینکه بگوییم که از قرن دو صورت گرفته است. درست است که علم کلام از قرن دو است ولی مباحث کلامی از زمان پیامبر بوده است. برخی از مستشرقین میگویند اولین مساله کلامی که مطرح شده است بحث ایمان و کفر فاسق است که بدست خوارج این بحث مطرح شده است و بحث بعدی جبر و اختیار بوده است.

نقد:

این ادعا درست نیست زیرا مباحثی کلامی حتی زمان خلفا مطرح می شد و در زمان حضرت امیر و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم مطرح بوده است.

بحث دیگری که مستشرقین می کنند این است که شیعه مطالبش را از معتزله گرفته و مسائل شیعه مستقل نمی باشد. یک تصور این گروه این است که اصلا شیعه در زمان متأخر (پس از معتزله) بوجود آمده است. بحث دیگر این است که شیعه و معتزله هر دو عقل گرا هستند و هر دو نظریات واحد فراوانی دارند و از آن جا که معتزله زمانا مقدم است پس معلوم می شود که شیعه کپی برداری کرده است. بعلاوه این که دیدگاههای شیعه شبیه به معتزله است. پس در حقیقت پیشگامان علم کلام در اسلام، معتزله هستند.

نقد:

- اولاً شیعه قبل از معتزله شکل گرفته است
- درست است که هر دو عقل گرا هستند ولی عقل شیعه با عقل معتزله بسیار متفاوت است. عقل شیعه، عقل برهانی است اما عقل معتزله عقل جدلی است. ^۲

^۱ : این عوامل لزوماً منحصر در شکل گیری مباحث کلامی شیعه نیست بلکه در شکل گیری کلام اهل سنت هم موثر بوده اند.

^۲ ر ک مباحث شهید مطهری در باب تفاوت عقلگرایی معتزله و شیعه.

- شیعه و معتزله در مباحث اصلی و حتی در مسائلی که به ظاهر توافق دارند، اختلافات کثیری دارند پس آراء معتزله و شیعه مساوی نمی باشد.

ویژگیهای کلام شیعه در قرن اول

- چیزی به نام علم کلام نداریم.
- مباحث کلامی به صورت گسترده بیان نمی شود بلکه بسیط است.
- بیشتر مباحث کلامی که صورت می گرفته است متکی به نصوص قرآن کریم بوده است و تنها در مواردی به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه اطهار تمسک می شده است.
- مناظرات صورت گرفته شده در این قرن آمیخته با مباحث فلسفی و منطقی و مباحث افلاطونی و ارسطویی نبوده است بلکه از کلماتی که با فضای اسلامی می باشد استفاده می شده است زیرا اولاً این مباحث هنوز وارد نشده بود و همچنین داعی برای استفاده از سخنان فلاسفه نداشتند. مناظرات بیشتر در فضای قرآنی بود. البته گاه مباحث عقلی شکل می گرفت اما نه براساس فلسفه یونان.

ویژگیهای کلام شیعه در قرن دوم

- در این قرن کلام شیعه رشد پیدا کرده و مدون می شود.
- اولین متکلم شیعه که کتاب نوشته عیسی بن روضه می باشد. ایشان هم زمان با منصور است و نجاشی دارد که وی متکلم بوده و له کتاب فی الامامه. به اشتباه گفته می شود که علی بن اسماعیل که هم عصر هشام بن عبدالملک است اولین فردی است که کتاب کلامی نوشته ولی این حرف اشتباه است.
- متکلمین معروف در این زمینه عبارتند از مومن طاق، هشام بن حکم، هشام بن سالم، علی بن اسماعیل و ...
- خواننده شدن افرادی به نام متکلمین مانند هشام بن حکم و مومن طاق، حرمان ابن اعین، قیس، این افراد بیشتر توسط امام باقر و امام صادق علیهما السلام تربیت شده بودند.
- مباحث کلامی مختص به متکلمین نبود بلکه این مباحث از سوی فقها و همچنین شعراء در اشعارشان مطرح می شود.
- تشکیل علم کلام شیعه در این قرن به علت شرائط خاص جهان اسلام و شیعه رخ می دهد. از طرفی معتزله قدرت می گیرد از طرف دیگر گروه های دیگری در خود شیعه مثل کیسانیه، فطحیه، اسماعیلیه، زیدیه و ... شکل میگرد لذا طبیعی است برای اینکه شیعیان بتوانند از مذهب خودشان دفاع کنند رو به این مباحث آوردند.
- حضرات معصومین هم در مباحث کلامی شرکت میکردند. مانند: حضرت رضا، حضرت باقر، حضرت صادق، حضرت موسی بن جعفر و ... علیهم السلام.

ویژگیهای کلام شیعه در قرن سوم:

- در قرن سوم نیز نزاحمات فرقه ای همچون قرن گذشته ادامه پیدا میکند با این فرق که مسائل ضد دینی بیشتر مطرح می شود. معتزله به اوج قدرت خود رسیده است. دیدگاه معتزله در زمان مامون به دیدگاه رسمی حکومت تبدیل می شود. اهل حدیث به محاق می رود. احمد بن حنبل

از جمله افرادی است که در همین دوران به زندان می افتد. مامون نیز چون اهل علم و سیاست بوده است مباحث علمی فراوانی را تشکیل می دهد و خودش در مجلس حضور پیدا میکند. پس طبیعی است که علم کلام رشد قابل توجهی پیدا میکند. به علاوه به دستور او بیت الحکمه تاسیس شده و کتابهای فلسفی ترجمه می شد. لذا شبهات جدیدی نیز وارد اسلام شد. در این فضا قاعدتا هر فرقه ای نتواند دفاع قابل توجهی از خودش بکند حذف می شود. شیعه نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد. اگرچه در زمان متوکل مباحث و مجادلات کلامی را تحریم میکنند و دیدگاه اهل حدیث را به رسمیت می شناسد و معتزله تحت پی گرد قرار می گیرند، ولی این مجادلات کلامی تعطیل نشد. در همین دوران معتزله تضعیف و اهل حدیث تقویت شدند اما بالاخره هیچیک از این دو جریان افراطی پایدار نماند و از دل آن دو، اشاعره که میان روتر بودند برسر کار آمدند. آن ها شیوه عقلی معتزله و عقاید اهل حدیث را پذیرفتند.

برخی از متکلمین این قرن: (جهت مطالعه)

حکم بن هشام، داود بن اسعد بن مفر، محمد بن عبدالله بن ملک اسبهانی، سبیت بن محمد، اسماعیل بن محمد بن اسماعیل، الشکال، حسین بن شکیل، عبدالرحمان بن ، ابوجعفر بن سکا، یونس بن عبدالرحمان بن قمی (از اصحاب امام صادق علیه السلام، در زمینه مباحث کلامی ۳۰ کتاب دارد) ابوالاحبس بصری، فضل بن شاذان نیشابوری (متوفی سال ۲۶۰ هـ- در حدود ۱۸۰ کتاب منسوب به وی است. که در مقام پاسخگویی به مرجئه، حشویه، غلات و غیره می باشد. ایشان به غیر از کلام، فقیه هم بوده است. از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بوده و آرامگاهش نیشابور است. امام حسن عسکری علیه السلام در مقام فضل چنین میگوید که اهل خراسان باید غبطه بخورند که افرادی همچون فضل در میان ایشان است).

خاندان نوبختی (جهت مطالعه)

یکی از خاندانی که در قرن سوم و در ادامه در قرن چهارم تأثیر فراوانی بر کلام شیعه داشته اند خاندان نوبختی می باشند. خاندان بسیار معروف که به کلام مشهور بوده اند. این خاندان عراقی می باشند. حسین بن روح نوبختی از جمله این خاندان است. این خاندان در اواسط قرن سوم و اوائل قرن چهارم می زیستند و در عصر غیبت و زمان امام حسن عسکری علیه السلام هم حضور داشتند. در این دوران که شیعیان به اختلاف شدید افتاده و به ۱۴ دسته تقسیم شده بودند، خاندان نوبختی توانستند از حریم شیعه اثنی عشری دفاع کنند و از حوادث زمان شیعه را نجات دهند.

- از نظر ثروت و اموال جایگاه خاصی داشتند

- اهل علم و فضل بودند

- در دستگاه خلافت نیز جایگاه مناسبی داشتند.

ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (جهت مطالعه)

ایشان از مشهورترین شیعیان در این عصر است که مقارن با ایام غیبت صغری می باشد. اهل شعر و ادب نیز بوده است. مقامی نزدیک وزارت نیز داشته است.

تأثیرات ابوسهل بن علی نوبختی در علم کلام:

1. اصول اعتزال را بیش از دیگران پذیرفته و بر اساس آن مباحث کلامی شیعه را سامان داد (مراد از اصول اعتزال روشی است عقلانی مبتنی بر جدل و قیاس) وی با معتزله بغداد رابطه خوبی داشت

2. مساله امامت: تا قبل از ایشان برای اثبات امامت به ادله نقلی تمسک می شده است ولی ابوسهل نوبختی به همراه دو نفر دیگر مساله امامت را با دلیل عقلی ثابت کردند. (البته اولین کسی که عقلی بودن امامت را مطرح کرده است فرد دیگری می باشد ولی به صورت وسیع مطرح نکرده است.) لذا از این زمان به بعد امامت جزء اصول دین شیعه شمرده شده است.

شیخ صدوق (جهت مطالعه)

از خاندان معروف در قم بوده اند. در سال ۳۰۶ یا ۳۰۷ به دنیا آمد. پدر شیخ صدوق اسمش علی بود در قم مقام افتاء و رهبریت شیعه به دست ایشان بود. امام حسن عسکری علیه السلام در مورد پدر ایشان به فقیه و معتمد خطاب میکرده است. شیخ صدوق از بزرگان حدیثی اهل قم می باشد. حدیث گرایان در شیعه نیز وجود دارد و اصالتا این مکتب در فقه مطرح است. اگرچه در کلام نیز بکار گرفته اند. این مکتب بر حدیث تکیه داشته اند. این مشرب ریشه اش بازگشت می کند به زمان حضور اهل بیت علیهم السلام. در مکتب قم در قرن چهارم این گرایش، گرایش رایج در فقه و کلام شد. البته حدیث گرایان دو گرایش دارند.

➤ مسلک اول که هر روایتی را نمی پذیرند بلکه مسائل رجالی و درایتی را مورد توجه قرار می دهند و تاحدودی از مسائل اصول فقه نیز استفاده میکنند. مخصوصا اصولی که در روایات آمده است.

➤ گرایش دیگری بودند که افراطی بودند و روایت را میپذیرفتند و به سلسله سند و اصول فقهی توجهی نمیکردند. ابوالحسن ناشی از جمله گرایشات دوم را داشت.

شیخ صدوق علیه الرحمه در گرایش اول می باشد. شیخ صدوق حدود ۲۵۰ استاد دیده است. وی کتابی در زمینه مهدویت دارد به نام کمال الدین. یکی از کارهای خاص کلامی این است که ایشان رویه ای در زمینه کلامی ایجاد کرد که نه شکل روایی دارد و نه شکل استدلالی. ایشان رساله اعتقادات نوشته است که نه روایی است و نه استدلالی بلکه صرفا اعتقادات را بیان نموده است. این سبک نگارش مبدعش ایشان می باشد. اعتقاد به جواز سهوالنبی از اقوال ایشان است.

اگرچه خود شیخ صدوق گرایش اهل حدیثی داشت اما در زمان ایشان مکتب حدیث گرایان رو به افول نهاد. درس ایشان توسط صاحب العباد وزیر آل بویه تعطیل شد با اینکه شیخ صدوق با ایشان رابطه خوبی داشت. مثلا عیون اخبارالرضا را برای ایشان نوشت و به وی اهداء کرد.

شیخ مفید (قرن چهارم) (جهت مطالعه)

محمد بن محمد بن نعمان. سرآمد همه فقیهان و دانشمندان زمان خودش بوده است. زعامت شیعه را داشته است. در ۳۳۶ یا ۸ در منطقه عکبری در نزدیکی بغداد به دنیا آمد. معروف به ابن معلم است. در ۴۱۳ از دنیا رفت. به اعتقاد برخی علت نامیده شدنش به مفید کلام امام زمان علیه السلام بوده است و نیز گفته شده در مناظره ای که با یکی از اهل تسنن داشت آن فرد نام ایشان را مفید گذاشت.

از لحاظ شرائط اجتماعی زمان ایشان می توان گفت که از طرفی اسماعیلیان قدرتی را در شمال آفریقا به دست می آورند و حتی مصر را هم میگیرند. در اندلس هم خلافت اموی پابرجا بود. چرا که عباسیان نتوانسته بودند آنجا را فتح کنند. بنابراین سه خلافت در جهان اسلام وجود داشت. در این دوران اگرچه خلیفه عباسی است ولی کارگزاران آل بویه بودند که شیعه بودند.

از لحاظ شرایط علمی فرهنگی بایستی بگوییم بغداد که در آن دوران مرکز حکومت بود محل تلاقی اندیشه ها و افکار مختلف بود. از حنبلی شافعی زیدی شیعه اثنا عشری و غیره در بغداد حضور فعالی داشتند لذا در نیمه دوم قرن چهار و قرن پنج مناظره و جدل بسیار رشد میکند. نظام

الملک که در این دوره مدارس نظامیه را پایه گذاری میکند مباحث مناظره و جدل در راس برنامه های این مدارس قرار دارد. متکلمان معروفی در این عصر حضور داشتند از جمله شیخ صدوق، ابن فورک که فقیه و متکلم بوده و نماینده مشبهه بود. حمیدبن کرمانی، ابوعلی سینا، عبدالقاهر بن طاهر، قاضی عبدالجبار معتزلی و ... می باشد.

در این عصر مشکلات فراوانی برای شیعه به وجود آمده و درگیری هایی با آن ها رخ داده است. شیخ مفید دو مرتبه به بیرون از بغداد تبعید شد. با این وجود شیخ توانست به خوبی از کیان شیعه دفاع کند. در تشییع جنازه شیخ بیش از ۸۰ هزار نفر شرکت کرده اند. کتابهای کلامی شیخ مفید فراوان است. کتب کلامی ایشان

۱: اوائل المقالات فی المذاهب المختارات (وی در این کتاب میگوید من این کتاب را تالیف میکنم که تفاوت شیعه با معتزله مشخص شود).

۲: تصحیح الاعتقادات که در تصحیح کتاب اعتقادات شیخ صدوق مینویسد.

۳: الارکان فی دعائم الدین نیز از کتابهای ایشان است. و غیره.

مکانت و جایگاه خرد در اندیشه شیخ مفید(جهت مطالعه)

آنچه که در شیخ مفید مهم است جایگاه خرد در اندیشه ایشان است. لذا ایشان می شود نماینده مکتب بغداد که عقل گرا بوده اند و شیخ صدوق می شود نماینده مکتب قم که حدیث گرا بوده اند. از نظر شیخ سنگ بنای اعتقادات شیعه دوجیز است یکی وحی است و دیگری عقل است. و میان این دو هیچ تعارضی وجود ندارد. معتزله، زیدیه و خوارج بر این باورند که عقل به تنهایی میتواند هم در اعتقادات و هم در تکالیف چراغ راه باشد ولی شیخ این نظر را قبول نمیکند. عقل بدون کمک نقل نمیتواند تکالیف را ثابت کند. در تکالیف فقط وحی باید راهگشا باشد. در مواردی که عقل از وحی جدا می شود حق با وحی است. مثلا از نظر عقلی ثابت نمی شود که ائمه باید به همه صنایع و علوم آگاه باشند ولی وحی به ما میگوید که این امر ثابت است. مثلا از نظر عقلی پس از پیامبران وحی بر ائمه مانعی ندارد که نازل شود ولی از نظر نقلی این امر منتفی شده است.

در مواردی که ظاهر وحی به خلاف عقل صریح است باید نقل را تاویل ببریم. مثلا روایاتی در زمینه نهی از علم کلام شده است. ایشان بر همین مبنا که عقل صریح خلاف آن است، مباحث این روایات را تاویل می برد و میگوید روایت مخصوص کسانی است که توانایی بحث از علم کلام را ندارد نه مطلق افراد.

شیخ از طرفی توجه به عقل کرده و از طرفی هم توجه به نقل میکند. لذا حد وسطی میان نوبختیان (که گرایش شدید عقلگرایی داشتند) و قمیین (که گرایش افراطی حدیثی داشتند) را برگزیده است.

تفاوتهای مکتب بغداد به رهبری مفید و قم به رهبری شیخ صدوق: (جهت مطالعه)

بزرگان مکتب قم=سعدبن عبدالله بن ابی خلف اشعری، محمد بن حسن صفار قمی، محمد بن قولویه قمی، ...

بزرگان مکتب بغداد=حسن بن علی بن ابی عقیل عمانی، جنید بغدادی، ابومحمد، ابی سهل و...

عمده تفاوت این دو مکتب در نوع روش است، روش بغدادی های عقل گرایانه است و روش قمی ها نقل گرایانه است. این دو مکتب اختلاف آرائشان در مباحث عمده شیعه نمی باشد بلکه هر دو در اصول و مبانی، نظر مشترک دارند. در حقیقت تفاوت‌های این دو مکتب جوهری نمی باشد. حتی مسائل نظری دیگر هم دو مکتب با هم اختلاف ندارند (مثل اشتراک آن‌ها در مسائلی چون نفی تجسیم، اعتقاد به حدوث کلام الهی، نفی امکان رویت خدا و ...) بلکه بر اساس اختلاف در روش در بعضی از اعتقادات اختلاف کرده اند که عبارتند از:

- کاربرد عقل در اثبات عقائد

○ اهل حدیث: استدلال عقلی را به صورت محدود و تنها در جهت توضیح سخنان ائمه علیهم السلام جایز می دانند. بر این اساس مکتب قم و در راس آن شیخ صدوق مناظره و احتجاج در عقائد دینی را با دو شرط جایز می دانست: اول این که مناظره کننده وارد در کلام باشد. دوم این که در محدوده سخنان خدا و رسول و ائمه علیهم السلام و یا محتوای بیانات آنها باشد.

○ عقل گرایان: این محدودیت را قبول ندارند.

و در زمینه جدال نیز نظرشان بر این بود که جدال بر دو نوع است جدال به احسن و جدال به باطل. خود قرآن ما را دعوت به جدال احسن میکند.

- حجیت خبر واحد^۴

○ قمی = خبر واحدی که محفوف به قرائن نباشد را حجت می دانستند. (هم در فقه و هم در اعتقادات)

○ بغدادی = خبر واحدی که محفوف به قرائن نباشد را حجت نمی دانستند. (نه در فقه و نه در اعتقادات)

- سهوالنبی

○ قمی = سهو النبى را میپذیرند.^۵ به اعتقاد آن‌ها اگر کسی سهوالنبی را قبول نکند جزء غلات شیعه است.

○ بغدادی = سهوالنبی را نمیپذیرند.^۶

- غلو در ائمه (مصدق غلو)

○ قمی = مثل افرادی که سهوالنبی را نمیپذیرند را غالی می دانند.

○ بغدادی = مثل افرادی که قائل به الوهیت ائمه بدانند غالی میدانند.

- تعلق ارادة الهی به امر قبیح

^۴خبر واحد گاه محفوف به قرائن است که در این صورت حجت است اما اخباری که محفوف به قرائن نیست اختلافی است بین قمی ها و بغدادی ها.

^۵روایت داریم که پیامبر در وقت نماز صبح خواب بود و بلند شد و قضایش را خواند. پیامبر نماز چهاررکعتی را دو رکعتی سلام داد.

^۶عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) هَلْ سَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) سَجْدَتِي السُّهُوِ قَطُّ فَقَالَ لَا وَ لَا يَسْجُدُهُمَا فَتَيْهٌ (این روایت را شیخ طوسی در مقام رد قول قمی ها آورده است.)

○ قمی (شیخ صدوق): در این زمینه میان اراده و مشیت الهی از یک سو و حب و بغض الهی از سوی دیگر فرق می گذارد. یعنی در مقام اراده خدا، خدا همه چیز حتی کفر و معصیت را اراده می کند ولی در مقام حب و رضای خدا، کفر و معصیت مورد رضایت او نیست.

○ بغداد = نمی تواند اراده خدا به قبیح تعلق بگیرد نه ذاتا و نه وقوعا.

در قرن دوازدهم دو مرتبه مباحث حدیثگرایی اوج میگیرد و کلا با مباحث عقلی مخالفت می شود. مانند ملامین استرآبادی، علامه مجلسی و ... پس از تلاشهایی که مرحوم بهبهانی سبزواری و ... انجام دادند دو مرتبه مباحث عقل گرایي مطرح شد.^۷

منابع: (جهت مطالعه)

- طبقات المتکلمین/آیت الله سبحانی - تاریخ علم الکلام فی الاسلام/ زنجانی - تاریخ علم کلام/شبللی نعمان - اعیان الشیعه/ سید محمد امین (به طور غیر مستقیم اشاره شده است). - تاریخ فلسفه در اسلام/ دکترحسین نصر - اندیشه های کلامی شیخ مفید/ مکدموت - اندیشه های کلامی شیخ طوسی/ محمود فاضل - اندیشه های کلامی علامه حلی/ اشمیتکه - خاندان نوبختی/ دکتر عباس اقبال - هشام بن حکم مدافع حریم ولایت/سید احمد صفایی - نهضت کلامی در عصر امام رضا علیه السلام/ سید محمد مرتضوی- الايضاح/فضل بن شاذان نیشابوری/تصحیح سید جلال الدین

فرق و مذاهب اسلامی

مهمترین اختلافات در حوزه ی اسلام

➤ اختلاف بر سر جانشین پیامبر و داستان سقیفه

➤ خوارج، مرجئه و معتزله:

اختلاف در سپاه امام علی رخ داد و مبدأ پیدایش خوارج گردید. آنان گرچه در ابتدا یک فرقه ی سیاسی بودند اما بعدها سعی کردند کار خود را توجیه کنند و در نتیجه به یک فرقه ی کلامی تبدیل شدند. اعتقاد آنان این بود که مرتکب کبیره کافر است.

در مقابل اینان مرجئه ظهور کردند که نقش عمل را در ایمان منکر شدند.

سپس معتزله ظهور کردند که راه میانه را انتخاب کردند.

➤ جبریه و قدریه:

نخستین کسانی که قائل به جبر شدند جهم ابن صفوان و استادش جعد ابن درهم بودند.

نخستین کسانی که معتقد به قدر (قدرت مطلق انسان) شدند معبد جهنی و غیلان دمشقی بوده اند.

اینان به زودی از بین رفتند اما در ادامه، اصحاب حدیث و اشاعره قائل به جبر و معتزله قائل به قدر شدند.

^۷مجله شیعه شناسی/سال ۵، شماره ۶/ دوری از تعصب در نظرات و رفتارهای ... شیعه/مقاله استاد حسینی

خوارج

لغت و اصطلاح

خوارج جمع خارجی به معنی خروج کننده و شورشی است.

در معنی عام به کسی اطلاق می‌شود که بر امام مورد قبول مسلمانان شورش کند.

در معنی خاص به کسانی گفته می‌شود که در اعتراض به حکمیت بر امام علی خروج کردند.

به خوارج، مارقین نیز گفته می‌شود که برگرفته از روایت پیامبر است: یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمية.

آنان خود را شراة می‌خوانند زیرا جان خود را برای خدا و آخرت می‌فروشند: و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله.

عقاید مشترک خوارج

به طور کلی بر دو قسم است: مسائلی که به ایمان و کفر مربوط می‌شود و مسائلی که ارتباطی به ایمان و کفر ندارد.

الف: مسائلی که به ایمان و کفر مربوط می‌شود:

مرتکب کبیره کافر است که این اعتقاد لوازمی را دارد:

➤ عمل جزء ایمان و داخل در ایمان است

➤ میان کفر و ایمان منزلتی وجود ندارد (هر انسانی یا مومن است یا کافر)

➤ ایمان دارای درجات گوناگون است (کسی که مکروهات را ترک می‌کند ایمانی بالاتر دارد)

➤ چون عمل جزء ایمان است، هر عملی که با ایمان منافات داشته باشد سبب خروج از دایره‌ی ایمان می‌شود (مانند گناه کبیره)

➤ مرتکب کبیره در آتش جهنم، خالد است.

ب: مسائلی که ارتباطی به ایمان و کفر ندارد:

➤ امر به معروف در تمام درجات آن واجب است (حتی قتال)

➤ خروج بر امام جائز واجب است

➤ تحکیم و پذیرش داوری غیر خدا حرام است

➤ وجود امام ضرورت ندارد اما در صورت نیاز با انتخاب همه مسلمانان صورت می‌گیرد

➤ امامت غیر قریش نیز رواست

➤ امام علی، عثمان، طلحه، زبیر، عایشه و تمام خلفای اموی و عباسی کافرند و تبری از آنها واجب است.

مهمترین فرق خوارج

1. محکمة الاولى یا حروریه: که در مقابل امام علی قرار گرفتند و حکمیت را انکار کردند. چون شعارشان لا حکم الا لله بود محکمه نام گرفتند و چون در حروراء اجتماع کردند حروریه خوانده می‌شوند. نخستین رهبر آنان عبد الله بن وهب الراسبی بود و در جنگ نهروان تار و مار شدند.

از نگاه آنان:

- تحکیم انسانها گناه است
- هر گونه گناه موجب کفر است
- آزاد بودن و قرشی بودن شرط امام نیست.

2. ازارقه: پیروان نافع ابن ازرق بودند و در تبدیل خوارج به یک فرقه‌ی کلامی نقش مهمی داشتند. نافع توسط مهلب کشته شد و ازارقه نابود شدند.

اعتقادات آنان:

- مخالفان ازارقه مشرک و کافر هستند (گروه اول فقط کافی می‌دانستند)
- قاعدین خوارج نیز کافر و مشرک هستند
- اطفال مشرکان نیز مشرکند
- کشتن اطفال مخالفان نیز مباح است
- همه‌ی مشرکان و اطفال آنان نیز مخلد در آتشند
- انجام هر گناه کبیره و صغیره موجب کفر و شرک است
- خداوند می‌تواند کسی را به نبوت برگزیند که قبلا کافر بوده یا بعدا کافر خواهد شد
- تقیه در گفتار و کردار جائز نیست

3. نجدیه یا عاذریه: پیروان نجدة ابن عامر که به معذور بودن جاهل به فروع دین معتقدند و عاذریه خوانده می‌شوند.

اعتقادات آنان:

- تنها کسی که بر گناه اصرار ورزد کافر و مشرک است
- مردم نیاز به رهبر و امام ندارند و تنها رعایت انصاف لازم است. البته در صورت ضرورت، تعیین امام، لازم است.
- تقیه جائز است
- قتل اطفال مخالفان جائز نیست
- قاعدین خوارج معذورند

4. صفریه: پیروان زیاد ابن اصفر هستند که کشتن زنان و اطفال مخالفان را جایز نمی‌دانند.

در مورد کافر بودن گناهکار سه نظریه میان آنان به وجود آمد

1. هر گناهی موجب شرک و کفر است
2. کافر کسی است که مرتکب گناهی مانند نماز که حد شرعی ندارد بشود
3. کافر کسی است که به خاطر گناهش از طرف حاکم شرع، محکوم به حد شرعی شود
5. اباضیه: پیروان عبدالله بن اباض هستند. برخی عبدالله را رهبر سیاسی و جابر بن زید العمانی را رهبر علمی و دینی آنان می‌دانند. آنان معتدلترین فرقه‌ی خوارجند و تنها فرقه‌ای که هنوز باقی است (در عمان و آفریقا) اعتقادات این گروه:

- مرتکبین کبیره کافرند
- کفر آنان، کفر نعمت است نه کفر ملت و دین
- مرتکبین کبیره موحدند و نه مشرک
- ازدواج و ارث بردن مرتکبین کبیره جایز است
- قتل آنان جایز نیست

مرجئه

کلمه‌ی ارجاء، دو معنی دارد: تأخیر انداختن و امید دادن

علت تسمیه‌ی مرجئه به این نام:

- آنان عمل را مؤخر از ایمان می‌دانستند و آن را داخل در ایمان نمی‌دانستند.
- آنان معتقد بودند عمل به ایمان ضرر نمی‌زند و بنابر این، مومنان را امید می‌دادند که گناهان آنان ممکن است بخشیده شود.
- آنان حکم مرتکب کبیره را به روز قیامت محول می‌کنند.
- آنان قضاوت در مورد حقانیت و بطلان امام علی و عثمان و معاویه و.. را به روز قیامت محول می‌کنند.
- مؤخر دانستن امامت امام علی از خلفای سه گانه (که در مقابل شیعه قرار می‌گیرد)

ظهور مرجئه‌ی نخستین

زمانی که میان مسلمانان در مورد عثمان اختلاف روی داد و اکثریت، امام علی را انتخاب کردند، معاویه شورش کرد. در این زمان، گروهی خود را از اختلافات کنار کشیدند و قضاوت در مورد حقانیت و بطلان علی و عثمان و معاویه را به روز قیامت موکول کردند و در مورد آنان قضاوت نمی‌کردند. این اعتقاد درست در مقابل خوارج بود که هر دو گروه را کافر دانستند.

اولین کسی که در مورد ارجاء سخن گفت، حسن ابن محمد حنفیه بود که مورد مؤاخذه شدید پدرش قرار گرفت.

مرجئه‌ی نخستین چند گروه بودند. برخی در مورد امام علی قضاوت نمی‌کردند و خواهان رفع اختلافات میان طرفین بودند. برخی نیز به بنی امیه و خوارج، وعده‌ی آرمزش گناهان می‌دادند. اینها بعداً به طرف بنی امیه تمایل پیدا کردند. گروهی دیگر نیز بودند که حق را با علی دانسته و مخالفان حضرت را خطاکار می‌دانستند.

فرقه‌های مرجئه

در یک تقسیم، مرجئه‌ی: خراسان (جهمیه)، شام (غیلانیه)، عراق (ماصریه مانند ابوحنیفه)، شکاک (اصحاب حدیث) در تقسیم دیگر، مرجئه‌ی: خالصه (نه جبری نه قدری)، قدریه (غیلانیه)، جبریه (جهمیه) نکته‌ی مشترک میان تمام مرجئه، اعتقاد به اینکه عمل به ایمان ضرری نمی‌زند و رتبه‌ی عمل، پس از ایمان است.

سه تفسیر مرجئه در مورد ایمان:

1. ایمان عبارتست از اعتقاد قلبی و اقرار زبانی
2. تنها اعتقاد و معرفت
3. تنها اقرار زبانی

قدریه (غیلانیه)

این اصطلاح در ابتدا به موافقان قضا و قدر گفته می‌شد اما امروزه به مخالفان قدر الهی و طرفداران قدرت انسان گفته می‌شود. تفویض: به معنی واگذار کردن امری به دیگری است. مفوضه کسانی هستند که می‌گویند خدا قدرت انجام کارها را به انسان واگذار کرده و خود کنار کشیده و قادر بر افعال آنان نیست.

قدریه‌ی نخستین همان مرجئه‌ی قدریه هستند و مهمترین سران این گروه، غیلان دمشقی و معبد جهنی بوده‌اند. برخی گفته‌اند این عقیده از مسیحیان گرفته شده اما این صحیح نیست و آیات قرآنی که دال بر آزادی انسان است می‌تواند مهمترین دلیل این اعتقاد باشد.

نظریه‌ی واقعی قدریه نخستین چه بود؟ سه احتمال

1. آنان تنها منکر جبر بودند نه قضا و قدر الهی پس تنها قضا و قدری را نفی می‌کردند که به جبر بیانجامد.
 2. هدف آنان مقابله با ظلم بنی امیه بود و به دلیل ناتوانی جمع میان آزادی انسان و قدرت الهی، تقدیر الهی را انکار کردند.
 3. آنان واقعا منکر قضا و قدر الهی بودند و جبر نیز از لوازم آن بود.
- بهترین احتمال همان مورد اول است.

جبریه (جهمیه)

جبر به معنی نفی اختیار انسان و انتساب همه‌ی افعال وی به خداوند است.

دو گروه جبریه:

▪ خالصه: انسان هیچ قدرتی ندارد و تمام افعال از جانب خداست

▪ متوسطه: انسان دارای قدرت است اما قدرت در فعل او تأثیری ندارد

اولین کسی که عقیده‌ی جبر را مطرح کرد معاویه بود. البته گزارشهایی نیز هست که نشان می‌دهد در زمان پیامبر نیز این عقیده بوده است. البته عقیده‌ی به جبر در میان مشرکان هم وجود داشته است.

نخستین فرقه‌ای که جبریه خوانده شدند، مرجئه‌ی جبریه بودند که جهم ابن صفوان، رهبر آنان بود. وی شاگرد جعد ابن درهم بوده که عقاید خود را از یک یهودی گرفته است.

عقاید جهمیه:

- ارجاء: ایمان تنها معرفت خداست و کفر، جهل به خداوند. پس انکار زبانی خدا کفر نیست زیرا عمل مؤخر از ایمان است و عمل به ایمان آسیبی نمی‌زند.
- جبر: انسان در تمام افعالش مجبور است و قدرت و اراده و اختیار ندارد
- نفی صفات الهی: خدا را نمی‌توان به صفات مشترک با مخلوقات توصیف کرد. پس صفاتی مانند عالم، حی و موجود در مورد خدا صحیح نیست. خدا را می‌توان خالق و قادر نامید زیرا این صفات، مختص به اوست.
- خلق قرآن: قرآن حادث است نه قدیم
- حدوث علم الهی: علم خداوند به امور حادث، حادث است
- نفی رؤیت خدا: خدا را هرگز نمی‌توان دید، حتی در قیامت
- فنای بهشت و جهنم: بهشت و جهنم، پس از آنکه انسانها پاداش و عذاب خود را دیدند از بین خواهد رفت.

شیعه

شیعه اولین فرقه‌ی اسلامی است که در زمان پیامبر وجود داشته و کسانی مانند سلمان، ابوذر، مقداد و عمار به این نام خوانده می‌شده‌اند.

مراحل و ادوار زندگی شیعه

1. در زمان پیامبر. این نام توسط پیامبر گذاشته شد. اینکه چرا شیعه‌ی علی خوانده شدند و نه شیعه‌ی پیامبر به این دلیل است که پیامبر می‌خواهد بفهماند که هر کس می‌خواهد از من پیروی کند باید از علی پیروی کند. شاهد ما این است که پیامبر در مواردی فرموده: امام شیعه‌ی من، تو هستی یا در جایی دیگر فرموده: شیعتنا. پس شیعه‌ی علی همان شیعه‌ی پیامبر است.
2. پس از وفات پیامبر و جریان سقیفه. شیعیان علی اطراف آن حضرت را گفتند و از بیعت با ابوبکر سر باز زدند.
3. پس از قتل عثمان و به خلافت رسیدن علی. در این زمان، شیعه بروز بیشتری یافت و در حاکمیت سیاسی نقش بیشتری داشت.
4. پس از شهادت حضرت علی و صلح امام حسن، در دوره‌ی امویان. سخت‌ترین دوره برای شیعیان بود که به شهادت امام حسین انجامید.

انشعابات در میان شیعیان

1. پس از شهادت امام حسین قیام مختار روی داد. پیروان مختار که نام اصلیش کیسان بود به کیسانیه معروف شدند. آنان محمد حنفیه را امام وقت و مهدی موعود خواندند.
2. انشعاب دیگر در زمان زید رخ داد. پس از شهادت زید، پیروانش او را امام چهارم دانستند.

3. انشعاب مهم دیگر پس از امام صادق بود که اسماعیلیه به وجود آمدند. آنان به امامت اسماعیل به عنوان امام هفتم

معتقد بودند.

حکومت‌های شیعی

آل بویه از مهمترین حکومت‌های شیعی بودند که در دستگاه عباسی رشد کردند و استقلال عمل داشتند. حمدانیان در قرن چهارم در سوریه و فاطمیین در قرن‌های چهارم تا ششم در مصر حکومت کردند. مهمترین حکومت شیعی نیز در عصر غیبت توسط صفویان تشکیل گردید که شاه اسماعیل، مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران اعلام نمود.

مهمترین فرقه‌های شیعه

مهمترین فرقه‌های شیعه عبارتند از: غلات، کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه و امامیه
غلات به خاطر اعتقاد به الوهیت امام علی، اصلاً مسلمان نیستند و کیسانیه هم که منقرض شدند پس به سه فرقه‌ی دیگر خواهیم پرداخت.

امامیه

امامیه به کسانی گفته می‌شود که قائل به امامت بلافصل علی و سپس حسنین و نه فرزند از نسل حسین هستند که آخرین آنها مهدی موعود است.

تفاوت کلام امامیه با دیگر فرق

کلام امامیه نه با عقل‌گریزی اصحاب حدیث و حنابله میانه دارد و نه با عقل‌گرایی افراطی معتزله، همچنانکه با جمود‌گرایی اشعری نیز سازگاری ندارد.

اصول دین از نگاه امامیه

امامیه پنج اصل توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد به عنوان اصول دین معتقدند.
به دو گروه امامیه و معتزله اصحاب التوحید و العدل یا به اختصار، عدلیه گفته می‌شود و این به دلیل تفسیر خاص آنان از این دو اصل است.
اصل امامت نیز امامیه را از دیگران و حتی معتزله جدا می‌کند.

مهمترین عقاید امامیه

1. **توحید:** اگر چه اصل توحید میان تمام مسلمانان مشترک است اما دیدگاه امامیه در توحید صفاتی و افعالی با سایرین تفاوت‌های مهمی دارد.

توحید صفاتی: اشاعره، صفات را زاید بر ذات می‌دانند، معتزله منکر صفات خداوند هستند یا به نیابت ذات از صفات معتقدند. این نظریات از دیدگاه امامیه مردود است و به نظر آنان، صفات خداوند، عین ذات اوست.

توحید افعالی: اشاعره به انحصار فاعلیت در خدا معتقدند، معتزله به فاعلیت مستقل انسان در افعال خود معتقدند اما امامیه می‌گوید: انسان از یک سو در افعال خود مؤثر است و از سوی دیگر قدرت و تأثیر انسان در طول فاعلیت خداست.

2. **اختیار:** اختیار انسان، در طول اختیار خداست. همان طور که هستی انسان، دائماً از سوی خداوند افزوده می‌شود، قدرت اختیار و انجام افعال نیز دائماً از سوی خداوند افزوده می‌شود.

یکی از ادله‌ی امامیه بر نفی جبر آن است که جبر انسان بر فعل و سپس مجازات وی به خاطر آن، قبیح و ظالمانه و به دور از ساحت خداوند است.

3. عدل: اشاعره معتقدند که خداوند هر کاری که انجام دهد عین عدل است زیرا او مالک تمام هستی است اما امامیه می‌گویند: برخی افعال، ذاتا قبیح است و از خداوند سر نمی‌زند.

4. حسن و قبح عقلی: از نظر امامیه، حسن و قبح دارای دو عنصر اساسی است:

➤ خوبی و بدی یکی از ویژگیهای ذاتی اعمال است (حسن و قبح ذاتی در مقابل الهی)

➤ عقل انسان، قادر به درک خوبی و بدی اعمال است (حسن و قبح عقلی در مقابل شرعی)

امامیه می‌گویند انسان اگرچه حسن و قبح برخی اعمال را تشخیص نمی‌دهد و نیازمند شریعت است اما در برخی موارد که حسن و قبح در ذات عمل است آن را تشخیص می‌دهد. این در حالی است که اشاعره می‌گویند: افعال دارای خوبی و بدی نیستند و اگر هم باشند، انسان قادر به تشخیص آن نیست.

به اعتقاد اشاعره، خدا هر کاری را انجام دهد، همان عدل و خوب است نه اینکه خداوند کاری را انجام می‌دهد که عقل، آن را خوب و عدل می‌داند.

5. رؤیت خدا: امامیه منکر رؤیت خداوند هستند، چه در دنیا و چه در آخرت.

6. امامت: از نگاه امامیه، امامت از اصول دین است زیرا امام از سوی خداوند نصب می‌شود و نصب امام، همچون ارسال پیامبران، از وظایف الهی است. این در حالی است که سایرین، امامت را فرع دینی و انتخاب امام را بر عهده‌ی مردم می‌دانند.

متکلمان امامیه

➤ متکلمان نخستین

1. هشام ابن حکم از شاگردان امام صادق و امام کاظم که به خاطر غلبه‌ی وی در مناظرات، مورد اتهاماتی نظیر اعتقاد به تشبیه و تجسیم قرار گرفت.

2. هشام ابن سالم از شاگردان امام صادق و امام کاظم

3. مومن طاق

4. قیس الماصر

5. زرارة ابن اعین

اینها در قرن دوم بودند و در قرن سوم:

6. فضل ابن شاذان از شاگردان امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عسکری است و کتاب الايضاح از اوست.

➤ متکلمان عصر غیبت

1. خاندان نوبختی که متکلمان زیادی از میان آنان برخاستند و بسیار عقل گرا بودند.

➤ ابو سهل نوبختی

➤ حسن ابن موسی نوبختی

➤ ابراهیم ابن نوبخت

2. ابن قبه

3. شیخ صدوق (بیشتر از نقل استفاده می‌کند)

4. شیخ مفید (حد وسط میان نوبختیان در عقل گرایی و شیخ صدوق در نقل گرایی است)

5. سید مرتضی (بیشتر به عقل گرایید)

6. شیخ طوسی (روش عقلانی سید مرتضی را تکمیل کرد)

7. خواجه نصیر (به کلام شیعه، رنگ و بوی فلسفی داد)

8. علامه حلی

ادوار کلام شیعه را می‌توان چنین بیان نمود:

1. در دوره اول، بیشتر بر نصوص دینی تکیه داشت و عقل در خدمت نقل بود

2. با آغاز عصر غیبت و ظهور متکلمان نوبختی، مایه‌های عقلانی بیشتر رشد کرد

3. با ظهور خواجه نصیر، کلام با فلسفه‌ی مشاء در هم آمیخت و عقل گرایی بر کلام شیعه سایه انداخت گرچه سایر گرایشها هم

از بین نرفت.

زیدیه

زیدیه کسانی هستند که معتقد به امامت زید پس از امام حسین هستند. البته باید حساب زید را از زیدیه جدا دانست زیرا او طبق روایات ما

یک شیعه‌ی امامی بوده است و هدفش از قیام، مبارزه با ظلم و بازگرداندن حکومت به اهل بیت بوده است.

عقیده زیدیه در باب امامت: آنان تنها به سه امام منصوص معتقدند و پس از امام حسین، کسی که این شرایط را احراز کند امام است:

➤ جهاد با ستمگران و قیام مسلحانه

➤ فاطمی بودن

➤ معرفت نسبت به دین

➤ شجاعت

آنان در باب عقاید بیشتر از معتزله و در باب فقه از ابوحنیفه تأثیر پذیرفته‌اند.

تفاوت مهم زیدیه و امامیه در مسأله امامت:

➤ زیدیه به سه امام منصوص معتقدند

➤ شرط امام را مبارزه‌ی مسلحانه می‌دانند

فرقه‌های زیدیه

1. جارودیه (سرحویه): پیروان ابو جارود که ملقب به سرحوب بوده است. از نگاه آنان، پیامبر، علی را با نام معرفی نکرده است بلکه تنها اوصاف امام بر حق را مشخص کرده که این شرایط تنها منطبق بر امام علی است و دیگران با انتخاب ابوبکر، گمراه شدند. این عقیده حد وسط عقیده‌ی امامیه و اهل سنت است.

در مورد امامان بعدی دو نظر میان آنان وجود دارد:

➤ علی بر امامت حسن و حسن بر امامت حسین تصریح فرمودند و پس از امام حسین هر کس که قیام کند و عالم باشد، امام است

➤ پیامبر بر امامت هر سه امام تصریح کرده است

2. سلیمانیه: پیروان سلیمان بن جریر هستند که بیشتر متمایل به اهل سنت هستند. از نگاه آنان، امام با شورا و توسط مردم انتخاب می‌شود. در مورد امام علی هم مردم مفضول را بر افضل ترجیح دادند. آنان عثمان را به خاطر کارهایش قبول ندارند و عایشه و طلحه و زبیر را به دلیل جنگ با امام علی، کافر می‌دانند.

با توجه به اعتقاد آنان به انتخابی بودن امامت باید آنان را سنی دانست و دلیل زیدی شمردن آنان دو دلیل می‌تواند باشد:

➤ آنان مانند دیگر فرق زیدیه، تقیه را جایز نمی‌دانند و قیام مسلحانه را واجب می‌دانند

➤ آنان همانند زید به امامت مفضول با وجود فرد افضل معتقد بوده‌اند.

3. صالحیه و بتریه: که معمولا با هم ذکر می‌شوند. آنان امامت مفضول را با رضایت افضل، صحیح می‌دانند و خلافت ابوبکر و عمر به دلیل رضایت امام علی، درست بوده است. آنان در مورد عثمان و ایمان و کفر او توقف می‌کنند. هر کس از فرزندان علی که شجاع، عالم و زاهد باشد و قیام کند، امام است.

نکته: هر سه فرقه‌ی زیدیه مانند خوارج، مرتکبین کبیره را خالد در آتش می‌دانند.

اسماعیلیه

اسماعیلیه هفت امامی هستند و پس از امام صادق، اسماعیل را امام هفتم می‌دانند. آنانرا باطنیه نیز می‌خوانند و علت این نامگذاری این است که به طور افراطی به تأویل آیات و روایات می‌پردازند. از نگاه آنان فلسفه‌ی امامت، بیان معارف باطنی دین است.

فرقه‌های اسماعیلیه

1. اسماعیلیه خالصه: گروهی که مرگ اسماعیل را انکار کردند و معتقد بودند او امام قائم است که غایب شده
2. مبارکیه: رئیس آنان مبارک نام داشت. معتقد بودند اسماعیل مرده و امام صادق، محمد فرزند اسماعیل را به عنوان امام انتخاب کرده است.

این گروه خود به دو بخش تقسیم شدند:

1. فاطمیان. مرگ محمد را پذیرفتند و سلسله‌ی امامان را در نسل او پذیرفتند.
2. قرامطه. مرگ محمد را نپذیرفتند و او را امام قائم دانسته و معتقد شدند که غیبت کرده است.

فاطمیان:

آنان امامت را در نسل محمد جاری می‌دانند و امامان را به دو قسم ظاهر و مستور تقسیم می‌کنند. هفت امام اول امامان ظاهر بودند و سپس دوره‌ی امامان مستور فرا رسید. دوباره در زمان عبیدالله ملقب به المهدی بالله دوره‌ی امامان ظاهر فرا رسید.

انشعاب در فاطمیان:

پس از مرگ هشتمین امام ظاهر (مستنصر بالله) در مورد خلیفه‌ی وی اختلاف شد. برخی فرزند بزرگتر یعنی نزار را امام دانستند و برخی (با دخالت وزیر مستنصر) مستعلی را.

نزاریه توسط حسن الصباح در الموت تشکیل حکومت دادند. در این زمان دو حکومت اسماعیلی وجود داشت. مستعلیه در مصر و نزاریه در ایران که هر کدام مشغول تبلیغ و دعوت بودند.

دعوت مستعلیان را دعوت قدیم و دعوت نزاریان را دعوت جدید خوانده‌اند.

ویژگی اعتقادی فاطمیان و تفاوت آنها با سایر فرق

آنان بر خلاف قرامطه و همچنین اسماعیلیان نخستین، تنها به باطن معتقد نیستند بلکه ظاهر و باطن را مکمل یکدیگر می‌دانند. از نگاه آنان، امام اسماعیلی، امام ناطق و قرآن امام صامت است.

درجات امامت از نگاه اسماعیلیان (به استثنای قرامطه)

1. امام مقیم، رسول ناطق را ارسال می‌کند (رب الوقت)
2. امام اساس، همراه رسول ناطق می‌آید و کمک اوست. امامان مستقر از نسل اویند
3. امام مستقر، امامی که امام پس از خود را تعیین می‌کند
4. امام مستودع که به نیابت از امام مستقر، شئون امامت را انجام می‌دهد (نائب الامام)

قرامطه

موسس این فرقه حمدان ابن اشعث است. وی فردی زاهد بود که طرفدارانی پیدا کرد. بعدها مالکیت خصوصی را لغو کرد و مالکیت اشتراکی را بنیان نهاد. بعدها پیروان وی موفق به تشکیل حکومت در بحرین شدند و فجایی را به بار آوردند. از جمله اینکه به مکه حمله کرده و زوار را کشتند و حجر الاسود را همراه خود بردند.

عقاید:

آنان محمد ابن اسماعیل را امام هفتم دانسته و علاوه بر این او را پیامبر می‌دانند. وی صاحب شریعت جدید و دین جدید است و آخرین پیامبر اولوا العظم است.

پیامبران اولی العظم هفت نفرند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی، محمد ابن اسماعیل

آنان معتقدند که قرآن و سنت دارای ظاهر و باطن است. عمل به ظاهر موجب گمراهی و عمل به باطن موجب نجات است.

اهل سنت

اهل سنت به معنی پیروان سنت (قول، فعل و تقریر) پیامبر است.

در اصلاح خاص به کسانی گفته میشود که معتقد به وجود نص بر امام و خلیفه نیستند و تعیین خلیفه را بر عهده‌ی مسلمانان می‌دانند.

معتزله

اعتزال به معنی کناره گیری است.

معتزله نخستین بار بر یک گروه سیاسی اطلاق شد:

- کسانی که پس از خلافت امام علی از امام کناره گیری کردند
- کسانی که از امام حسن و معاویه کناره گیری کردند

معتزله‌ی کلامی

پایه گذار این مکتب، واصل ابن عطا است و علت نامگذاری معتزله:

• اعتزال از درس حسن بصری

• اعتزال از امت اسلامی

علت کناره گیری وی، بحث ایمان و کفر مرتکب کبیره بود.

اعتقادات واصل ابن عطا:

1. منزله بین المزلتین: میان کفر و ایمان مرتبه‌ای وجود دارد که مربوط به مرتکب کبیره است.

2. نفی صفات: لازمه‌ی اثبات صفات قدیم برای خداوند، تعدد الهه است.

3. اختیار انسان: جایز نیست که خدا انسان را مجبور کند و سپس عقاب کند؛ پس انسان مختار و آزاد است.

4. حق و باطل: در مورد علی و مخالفان و عثمان و مخالفانش، یکی حق بودند و دیگری باطل اما مشخص نیست که کدام.

مکتب اعتزال در بصره به وجود آمد و رشد کرد اما بعدها بشر ابن معتمر، معتزله‌ی بغداد را پایه گذاری کرد که به شیعه نزدیک بودند

(معتزله‌ی شیعی).

بزرگان معتزله‌ی بصره: ابوعلی جبائی، ابوهاشم جبائی، قاضی عبد الجبار

بزرگان معتزله‌ی بغداد: کعبی، اسکافی و خیاط

روش کلامی معتزله

آنان به شدت عقل گرا بودند. از نگاه آنان، هر مسأله‌ای را باید بر عقل آدمی عرضه کرد، اگر موافق با عقل بود مورد قبول است و الا خیر.

مبنای آنان این بود که تمام معارف اعتقادی، معقول است و جایی برای تعبد وجود ندارد.

نقش نقل نیز تنها ارشاد به حکم عقل است و منبع مستقلی به شمار نمی‌آید.

علت زیاده روی معتزله در عقل گرایی این بود که آنان در صف مقدم مبارزه با زنادقه و کفار قرار داشتند و برای تحکیم عقاید دینی از ادله‌ی

عقلی که مورد قبول همگان باشد استفاده می‌کردند.

اعتقادات مهم معتزله

1. توحید: آنان معتقد به توحید صفاتی و منکر توحید افعالی بودند.

نظریات مختلف معتزله در توحید صفاتی:

- واصل: انکار صفات زاید بر ذات
 - ابو الهذیل علاف: عینیت صفات با ذات
 - ابوعلی جبائی: نیابت ذات از صفات
 - ابوهاشم جبائی: صفات به معنی حال است که نه معدوم است و نه موجود و تنها قائم به ذات است.
2. عدل: افعال دارای حسن و قبح ذاتی هستند و عقل هم قادر به درک آن است. پس خداوند تنها کاری را می‌کند که عقل آن را حسن بداند و از کاری که عقل آن را قبیح می‌داند پرهیز می‌کند.
3. منزله بین المنزلتین
4. وعد و وعید: تحقق وعد و وعید لازم است. (بر خلاف دیگران که تحقق وعید را لازم نمی‌دانند)
5. امر به معروف و نهی از منکر: وجوب آن مشروط به دو شرط احتمال تأثیر و عدم مفسده است. بله در صورت شیوع منکرات، قیام لازم است.

اهل حدیث

روش فقهای اهل سنت در فقه بر دو گونه است:

1. فقهای عراق: از عقل به گسترده ترین شکل، استفاده می‌کردند و حتی قیاس را در برخی موارد، بر نقل مقدم می‌کردند (مانند ابوحنیفه)
2. فقهای حجاز: تنها نقل را معتبر می‌دانستند و کلام را چه عقلی (که عقل منبع مستقل است) و چه نقلی (که عقل لوازم عقلی نقل را ثابت می‌کند) بی اعتبار می‌دانستند. آنان حتی نقش عقل را در دفاع از عقاید دینی نیز منکر می‌شدند. (مالک، شافعی، و احمد) اعتقادنامه‌ی احمد حنبل:

- ایمان عبارتست از نیت، قول و عمل
- تمام رخدادهای، قضا و قدر الهی است
- خلافت از آن قریش است
- جهاد تنها باید با امام باشد (ولو ظالم)
- نماز جمعه و عیدین تنها با امام صحیح است
- قرآن مخلوق نیست
- صدقات و خراج از آن امام است (ولو ظالم)
- اطاعت امام در معصیت جائز نیست اما خروج بر وی هم جائز نیست.

اشاعره

اشعری گری راهی بین افراط معتزله و تفریط اهل حدیث در عقل گرایی است. موسس این مکتب ابوالحسن اشعری است.

آرای مهم اشعری:

1. صفات خبریه: صفات خبریه یا همان صفاتی که در اخبار وارد شده است حقیقت دارد اما بلا تشبیه و بلا تکییف. بنابر این واقعا خدا دست دارد اما دست خدا بدون کیفیت است.

(در حالی که معتزله صفات خبریه را انکار و اهل حدیث، ثابت می دانستند)

2. رؤیت خدا: خدا دیده می شود اما نه مانند سایر اجسام. دلیلشان این است که هر چیزی که موجود است قابل رؤیت است و خدا چون موجود است پس قابل رؤیت است (دلیل الوجود)

3. جبر و اختیار: قضا و قدر الهی عمومیت دارد و حتی افعال انسان را هم خدا می آفریند اما انسان هم دارای نقش کاسب است. معنی کاسب آن است که اگرچه خداوند، افعال انسان را می آفریند اما انسان در حال انجام فعل، احساس آزادی و اختیار می کند و در نتیجه در طول قدرت و فعل خداوند، انسان آن فعل را کاسب می کند. بنابر این کاسب بودن در اینجا به معنی محل کاسب بودن است و نه ایجاد کاسب.

بدیهی است که این نظریه نیز همان جبر است و تفاوت واقعی با آن ندارد.

4. کلام خدا: کلام لفظی حادث است و کلام نفسی خداوند، قدیم است (اهل حدیث، کلام را قدیم و معتزله حادث می دانستند)

5. حسن و قبح افعال: اصلا افعال دارای حسن و قبح نیست و اگر هم باشد انسان قادر به درک آن نیست.

البته حسن و قبح سه معنی دارد:

- کمال و نقص: مثلا علم، حسن است که بدهاها ذاتی است و عقل هم آن را درک می کند.
- موافق و مخالف غرض بودن: مثلا کشته شدن دشمن که این هم امر نسبی است.
- استحقاق مدح: همه ی افعال از این نظر، مقتضی حسن و قبح شرعی است یعنی شارع می گوید که کدام کار خوب و کدام کار بد است.

6. تکلیف مالایطاق: جایز است زیرا هر کاری خدا انجام دهد نیکو است.

گسترش مکتب اشعری به دست امام الحرمین جوینی صورت گرفت و در زمان وی، مکتب اشعری بیشتر شکل عقلانی گرفت. در زمان فخر رازی شکل فلسفی گرفت و نهایتا در زمان غزالی، به عرفان گرایید.

ماتریدیه

ماتریدیه پیروان ابومنصور ماتریدی هستند. وی پیرو مذهب حنفی بود و به عقل به عنوان یک منبع مستقل نگاه می کرد. همانگونه که اشعری حد وسط اهل حدیث و معتزله است، ماتریدی نیز میانه اشعری و معتزله است.

مهمترین عقاید ماتریدی:

1. حسن و قبح افعال: حسن و قبح عقلی مورد قبول است
2. تکلیف مالایطاق: عقلا قبیح است
3. جبر و اختیار: اراده از سوی انسان است اما ایجاد فعل خارجی، کار خداست.
4. رؤیت خدا و صفات خبریه: ممکن است و دلیل آن صرفاً نقلی است اما چگونگی آن مشخص نیست.

وهابیت

ابن تیمیه بنیانگذار این آیین بود که همانند اهل حدیث و حنابله، منکر علم کلام بود. اکثر علمای هم عصر وی به مخالفت با او پرداختند تا اینکه در قرن دوازدهم محمد ابن عبدالوهاب ظهور کرد. رده‌های زیادی بر آرای وی نوشته شد و اولین رده با نام «الصواعق الالهیه فی الرد علی الوهابیه» توسط برادرش سلیمان ابن عبد الوهاب نوشته شد.

آنان خود را سلفیه می‌خوانند در حالی که در مورد صفات خبریه میان سلف سه نظر وجود داشته است:

1. تشبیه کامل صفات
2. تأویل صفات به گونه‌ای که تشبیه نشود.
3. تفویض و نظر ندادن

اما وهابیان تنها از عقیده‌ی اخیر که نظر احمد است پیروی می‌کنند.

حتی میان وهابیان و حنبلی‌ها نیز تفاوت بسیاری وجود دارد. زیرا خود احمد به فضائل اهل بیت معترف است و اهل زیارت هم بوده است. بنابر این تنها شباهت وهابیان با حنبلی‌ها، اتخاذ نظر تفویض در مورد صفات خبریه و همچنین استناد به ظواهر روایات است.

شباهت وهابیان و خوارج:

دیگر مسلمانان را بر اساس تلقی خاص خود از ایمان و کفر، مشرک و کافر می‌خوانند.

امور شرک آمیز از نظر وهابیان:

زیارت قبور، توسل، تبرک، نذر برای قبور، اعتقاد به سلطه‌ی غیبی اولیاء، خدا را سوگند دادن به حق اولیاء.

استدلال وهابیان: خدا یکی است و استمداد از هر کس دیگر مساوی با پرستش اوست. همانگونه که مشرکان مکه خدا را قبول داشتند اما بتها را به عنوان واسطه می‌پذیرفتند.

پاسخ:

1. لازمه‌ی این حرف شرک خود وهابیان است زیرا تمام انسانها به هم محتاجند
2. مشرکان به اشیا می‌جویند که بی‌خاصیت هستند در حالی که اولیا از سوی خداوند دارای مقام و توانایی هستند
3. خداوند خود دستور به توسل و شفاعت آنان داده است.
4. مشرکان برای بتها استقلال قائل بودند در حالی که مسلمانان، قدرت هیچ کس را مستقل از خدا نمی‌دانند.

برخی فرق شیعی

* فرقه شیخیه

شیخیه فرقه‌ای جدا شده‌ای شیعه امامیه است که در قرن سیزدهم قمری توسط شیخ احمد احسائی به وجود آمد.

این فرقه در استنباط احکام جزو اخباریان بوده و مخالف اجتهاد از طریق اصول فقهند. پس از شیخ احمد احسائی بر سر پیشوایی میان سید کاظم رشتی (یکی از شاگردان شیخ احمد) و حاج محمد کریمخانی کرمانی اختلافی رخ داد و هر گروه به یکی از دو پیوستند و دسته دیگر به میرزا شفیع تبریزی اجتماع کردند و اغلب در شهرهای شیعه نشین بسر می‌بردند. اکثر طرفداران میرزا شفیع در تبریز زندگی می‌کنند و پس از فوت حاج میرزا شفیع (۱۳۰۱ ه' ق) پسرش حاج میرزا موسی جانشین او گردید و پس از فوت او (۱۳۱۹ ه' ق) آقا میرزا علی ثقة الاسلام جانشین او گردید، که در سال ۱۳۳۰ ه' ق به جرم آزادی خواهی در تبریز به دست روس‌ها به دار آویخته شد.

شیخیه به چند فرقه تقسیم شدند:

- ۱ - فرقه باقریه: پیروان محمد باقر خندق آبادی که ابتدا نماینده محمد کریم خان در همدان بود و سپس ادعای استقلال کرد.
- ۲ - فرقه شیخیه آذربایجان: پیروان میرزا شفیع ثقة الاسلام تبریزی (م ۱۳۰۱ ق) را شیخیه ثقة الاسلام می‌گویند.
- ۳ - فرقه شیخیه حجه الاسلامیه: این گروه از پیروان میرزا محمد مامقانی، از شاگردان سید کاظم رشتی هستند.
- ۴ - فرقه شیخیه احقاقیه: پیران ملا باقر اسکویی هستند که از فضایی شیخیه در کربلا بود. او کتابی به نام "احقاق الحق ابطال الباطل" علیه محمد کریم خان کرمانی نوشت که به احقاق الحق معروف شد.

فرقه (بابیه)

بابیه :

این فرقه توسط شخصی به نام علی محمد شیرازی متولد ۱۲۳۵ قمری پایه گذاری شد. او که تحت تاثیر شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی از شیخیه بود، مدعی شد که همان گونه که رسیدن به خدای تبارک و تعالی جز از طریق رسالت و ولایت ممکن نیست ، رسیدن به این مراتب هم جز از طریق واسطه مشکل و غیرممکن است و من همان واسطه کبری هستم و چنان که داخل شدن به خانه جز از آن در جایز نیست ، همچنین داخل شدن در خانه نبوت و ولایت جز از باب روا نیست و من آن باب هستم . اصولاً "وجه تسمیه در باب هم از همین ویژگی و طرز فکرمی باشد و از همین جهت است که پیروان وی را (بابی) و مسلکشان را بابیه می گویند . وی کمی بعد مدعی شد که مهدی موعود است و ناجی تشیع. برخی از اصول عقاید او و پیروانش بدین شرح است :

- ۱- وجوب نسخ قرآن و احکام آن .
- ۲- حرمت تعلیم و تعلم و تدریس تمامی کتب و علوم مگر کتاب های باب .
- ۳- حج باطل و منسوخ است .
- ۴- روزه ۱۹ روز است از اول طلوع خورشید تا هنگام غروب و عید نوروز جمشیدی ایرانی عید فطراست .
- ۵- ازدواج مشروط به رضا زوجین است و رضایت ولی یا وکیل و یا شهود معتبر نیست .
- ۶- مطهرات : آتش ، هوا، آب ، خاک و کتاب خداست.
- ۷- طلاق به دست مرد است نه زن .
- ۸- رفع حجاب زن و تساوی حقوق زن و مرد .
- ۹- آزادی ارتباط زنان با مردان بیگانه .
- ۱۰- حلال بودن رباخواری.

۱۱- حرمت نماز جماعت .

۱۲- حلال بودن موسیقی و تراشیدن ریش و... در این باب نگا : تاریخ جامع بهائیت ، همان ، ص ۳۴۰ - ۶۹ ، فصل های سوم تا دهم و فتنه باب اعتضاد السلطنه ، توضیحات و مقالات به قلم عبدالحسین نوایی ، انتشارات بابک تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۵۱ شمسی ، مجموع کتاب . ;

بهائیت :

پایه گذار این فرقه شخصی به نام میرزا حسینعلی میرزا بهائالله بود که نخست خود از پیروان فرقه بابیه بود. از آنجا که بابیان شورش هایی بر علیه دولت وقت ایران به راه انداخته و تا سرحد سوئ قصد به جان ناصرالدین شاه پیش رفته بودند، بیگانگان و از جمله و مهم تر از همه ، روسیه تزاری حمایت گسترده ای نسبت به این گروه کرده و شخص دالگوروکی سفیر روسیه در تهران برای نجات میرزا بهائالله که به زندان افتاده بود، پادرمیانی کرده و فرستاده خود را با وی همراه نمود تا به سلامت از ایران خارج شود. ارتباط بهائالله با سفیران دول گوناگون حکایتگر این حقیقت است که این فرقه به دلایل سیاسی ظهور یافته است . می توان گفت فرقه بهائیت همان فرقه بابیت با تغییراتی چند می باشد.

احمالی از عقاید وی و پیروانش چنین است :

- ۱- بهائ الله و باب خدایند و بهائ الله خدای عالی تر است .
- ۲- در مقطعی بهائ الله خود را عیسیای مسیحیان معرفی می کند.
- ۳- نه رکعت نماز هنگام زوال و در صبح ها و شام ها واجب است و از تعداد دیگر عفو شده است .
- ۴- نماز به طرف اقدس بهائ الله یعنی مقام قدس (عکا) که خداوند آن را محل طواف ملای اعلی و محل اقبال مردم قرار داده خوانده شود.
- ۵- معاف داشتن مردم از خواندن نماز آیات .
- ۶- نماز جماعت باطل است .
- ۷- عید فطر همان عید نوروز است .
- ۸- هر که مستطیع است به غیر از زن ها باید به حج خانه (یعنی محل دفن بهائ الله در عکا) برود. این فرقه پیوند عمیقی با صهیونیزم و کشور اسرائیل دارد و اسرائیل به صراحت از آنان حمایت کرده و می کند. شرح این ماجرا خارج از حوصله این نوشتار است ، (در این باب نگا: تاریخ جامع بهائیت ، همان ، از فصل یازدهم تا فصل هیجدهم).

برخی مباحث کلام اسلامی

اثبات وجود خدا

بعد از این که انسان حداقل بواسطه عقل و استعداد فکری خود به یاد خدا افتاد و برای رسیدن به پاسخ پرسش خویش در جستجوی او برآمد. سپس با سوالات متعددی مواجه شد. معرفت انسان به خداوند از چه راهی بدست می آید؟ این معرفت از چه سنخی است؟ آیا معرفت او به مبداء و آفریدگار معرفت حضوری یا معرفت حصولی است؟ دلیل نقلی(قرآن و روایات) و عقلی چه می گویند؟

متکلمان اسلامی ضمن اعتراف به حضوری بودن این معرفت، اذعان داشته که این معرفت بدلیل ضعف توجه انسان به آن، گرفتاری ها و سرگرمی های مادی، احاطه امور مادی و... کم رنگ شده و شایسته است بوسیله عواملی محرک مانند حوادث طبیعی و مادی، تعقل ورزی و... یادآوری گردد. از این رو متکلمان برای اثبات وجود صانع از دلایل عقلی به شیوه های مختلف به ویژه برهان حدوث، نظم و امکان و وجوب و... تمسک می جویند. در اینجا ما ابتدا به حضوری بودن این معرفت و سپس به معرفت حصولی آن می پردازیم.

معرفت حضوری

با توجه به این که در معرفت حضوری علم و آگاهی به معلوم بدون واسطه است، علت به معلول خود علم حضوری دارد، اما علم حضوری فقط به علم علت به معلول منحصر نمی گردد بلکه معلول نیز به علت خود علم حضوری دارد؛ زیرا وجود معلول نسبت به علتش عین ربط، غیر مستقل و قائم به آن است. بنابر این می توان گفت که انسان به وجود خداوند علم حضوری دارد.

علامه طباطبایی در مورد این که علم حضوری اختصاص به علت ندارد نوشته است: «هل يختص العلم الحضوري بعلم الشيء بنفسه او يعمله و علم العله بمعلولها و علم المعلول بعلمته، ذهب المشاؤون الى الاول و الاشراقيون الى الثاني و هو الحق»^۱ نهایه الحکمه، ص ۲۶۰).

استاد محمد تقی مصباح یزدی: انسان نسبت به آفریدگار خویش، علم حضوری دارد ولی در اثر ضعف مرتبه وجودی و نیز در اثر توجه به بدن و امور مادی، این علم به صورت ناآگاهانه در می آید. اما با تکامل نفس و کاهش توجه به بدن و امور مادی و تقویت توجهات قلبی نسبت به خداوند متعال همان علم به مراتبی از وضوح و آگاهی می رسد (آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۷۸).

درفرآن مجید و کلمات معصومان(ع) به معرفت حضوری اشاره گردیده است. از امام باقر(ع) در مورد آیه ۳۰ از سوره روم و همچنین از آیه ۱۷۲ از سوره اعراف سؤال شد. حضرت صادق (ع) معرفت به خدا را فطری اعلام داشتند

عَلِيَّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ اَبِيهِ عَنِ ابْنِ اَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ اَدِيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ اَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُنْفَاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِيْنَ بِهٖ قَالَ الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللّٰهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيْلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ قَالَ فَطَرَهُمْ عَلٰى الْمَعْرِفَةِ بِهٖ.

۱. وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَٰذَا غَافِلِينَ

قَالَ زُرَّارَةٌ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى الْآيَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالَّذِرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفُوا أَحَدٌ بَعْضَهُ.

یکی از نکات مهم در این حدیث این عبارت امام(ع) است که فرمودند: اگر این فطرت نبود احدی پروردگار خود را (بدین طریق) نمی شناخت

وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ. كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (الاصول من الكافي، ج ۲، بَابُ فِطْرَةِ الْخَلْقِ عَلَى التَّوْحِيدِ، ح ۳، ص ۱۳).

معرفت حصولی به خدا

از کلام قرآن برمی آید که انسان از نظر نوع خلقت به گونه ای آفریده شده است که خداشناسی در درون وی تعبیه شده است.

۱. «فاقم وجهک للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن اكثر الناس لا يعلمون» پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی دانند! روم/۳۰.

کلمه " فطرت " بر وزن فعلت به اصطلاح اهل ادب بنای نوع را می رساند و در کلمه مورد بحث به معنای نوعی از خلقت است و " فِطْرَتَ اللَّهِ " به نصب خوانده می شود، چون در مقام واداری شنونده است، و چنین معنا می دهد که ملازم فطرت باش بنا بر این انسان نیز مانند سایر انواع مخلوقات مفلوظ به فطرتی است که او را به سوی تکمیل نواقص، و رفع حوائجش هدایت نموده، و به آنچه که نافع برای اوست، و به آنچه که برایش ضرر دارد ملهم کرده (ترجمه المیزان، ج ۱۶، ص ۲۶۸-۲۶۷).

معرفت فطری به لحاظ ارتباطش با حوزه های وجودی انسان به دو قسم؛ فطرت عقل و فطرت دل تقسیم می گردد و در نتیجه در یک معنای از آن به علم حصولی و در معنای دیگر به علم حضوری برگشت می کند. اما منظور از فطرت عقل چیست؟ فطرت عقل یعنی این که انسان به واسطه عقل خود بدون این که نیاز به استدلال داشته باشد بوجود موضوعی مانند وجود خداوند علم پیدا کند. بنابر این در این صورت معرفت انسان به وجود خدا یا «خدا وجود دارد» از نوع قضایای وجدانی و جزء بدیهیات اولیه است .

اما فطرت دل به معنای آن انسان به مقتضای خلقت و ساخت روحی خویش خدا را می شناسد بدون این که به اکتساب و تحصیل علوم مقدماتی داشته باشد. البته این معنای از فطرت برگشت به علم حضوری دارد و لذا تخصصاً از موضوع این قسمت خارج است. استاد مطهری از آیه فوق الذکر برای فطرت به معنای ثانی استفاده کرده است. (اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۳۸).

فخر الدین رازی پس از تقسیم بندی دلایل وجود خداوند به دلایل قطعی و دلایل اقتناعی به بیان دلایل فلاسفه و متکلمان در اثبات وجود خداوند پرداخته و دلیل فطرت را جزء دلایل اقتناعی دانسته و نوشته است: «و من الناس من زعم ان العلم بالله تعالی علم بديهي، فان الانسان يجد من نفسه عندالوقوع في محنة او بلية متضرعة الي موجود قادر يخرجه من انواع البليات و اصحاب الرياضات(المتصوفة) و تجريدالنفس يزعمون ايضا ان العلم بوجود الله تعالی ضروري بديهي(المطالب العالیه، ج ۱، ص ۱۵۸ و المباحث المشرقيه، ج ۲، فی الالهيات المحضه، ص ۴۷۱)».

برخی بر این باورند که علم به وجود خدا بديهي است؛ زیرا انسان هنگامی که با محنتها و بلاها مواجه می شود، نفس خود را چنین می یابد که به سوي موجودي توانا تضرع می نماید تا او را از آن بلاها نجات دهد. اهل تصوف و عارفان نیز بر این باورند که علم به وجود خدا بديهي است

صدرالمثلهین در کتاب «مبدا و معاد»، فطري بودن وجود خدا را یادآور شده و گفته است: «بل وجود الواجب تعالی - كما قيل- امر فطري، فان العبد عند الوقوع في الاهوال و صعاب الاحوال يتوكل بحسب الجبلة علي الله تعالی و يتوجه توجهان غريزيا الي مسبب الاسباب و مسهل الامور الصعاب وان لم يتفطن لذلك» (المبدا و المعاد، ص ۱۲۱).

وجود واجب تعالی - چنانکه گفته شده است - امري فطري است؛ زیرا انسان به هنگام رویارویی با شرایط هولناک به سائقه خلقت (فطرت) خود به خدا توکل کرده و به طور غریزی به مسبب الاسباب و آنکه دشواریها را آسان می سازد روی می آورد. هر چند به این گرایش فطري و غریزی خود توجه (علم به علم) نداشته باشد.

از فیلسوفان دین جناب الوین پلاتینجا که از نظر معرفت شناسی مبنایگراست و معرفت شناسی اصلاح شده را دنبال می کند معتقد است که باور به خدا از جمله گزاره های پایه - باور پایه چیزی است که برای توجیه نیاز به باورهای دیگر به عنوان دلیل ندارد- می باشد (جستارهایی در کلام جدید، ص ۱۴۹-۱۴۸).

۲. « فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّ دَعَا اللَّهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ » هنگامی که بر سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند! عنکبوت/۶۵؛

این آیه بیانگر حال مشرکین است. مشرکان وجود خداوند را نفی نمی کردند بلکه برای اوشریک قرار می دادند و این عمل آنان از روی عدم تعقل بوده است. علامه طباطبایی: مشرکین در شرك خود به خدا دروغ بسته اند، و بیشترشان تعقل نمی کنند. خداوند در این آیه می فرماید: حال که اینان به خدا دروغ می بندند، و از عبادت خدا به عبادت غیر خدا می گرایند، و بیشترشان تعقل نمی کنند، و در اعتراف به خالقیت خدا، و انکار ربوبیت او، مرتکب تناقض می شوند، پس در نتیجه وقتی سوار کشتی می شوند چنین و چنان می کنند(همان، ص ۲۲۵).

هم چنین جناب فخر الدین رازی با توجه به مطلب فوق الذکر در اشاره به آیه شریفه سوره عنکبوت نوشته است: و هذا يدل على ان جميع العقول السليمه، مقرة بوجود الاله الحكيم. (المالبا العالیه، ج ۱، ص ۱۵۸).

۳. « وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ » آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست! و هنگامی که ناراحتی به شما رسد، فقط او را می خوانید! نحل/۵۳

علامه طباطبایی در ذیل این آیه شریفه توجه انسان به خداوند را از باب تضايف بیان داشته است: آری انسان هر چند هم که دین نداشته باشد و به خدای سبحان ایمان نیاورده باشد مع ذلك در هنگام هجوم شدايد اگر به و جدان خود مراجعه نماید می یابد که امیدش قطع نشده و هنوز به جایی دل بسته است، و ممکن نیست امیدی بدون امیدوار کننده ای تحقق یابد، پس همین وجود امید دلیل است بر وجود کسی که به او امید برده شود، هم چنان که تحقق هر حالتی در انسان که معنای تعلق در آن باشد مانند حب و بغض و اراده و کراهت و جذب و نظائر آن بدون طرف تعلقش در خارج ممکن نیست، پس اگر در خارج مراد و مطلوب و جاذبه ای نباشد ممکن نیست اراده و طلب و جذب تحقق پیدا کند، و این، وضع تمامی موجوداتی است که خالی از نسبت نیستند (همان، ج ۱۲، ص ۳۹۴).

۴. « وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ » و هنگامی که (در سفر دریا) موجی همچون ابرها آنان را بپوشاند (و بالا رود و بالای سرشان قرار گیرد)، خدا را با اخلاص می خوانند؛ اما وقتی آنها را به خشکی رساند و نجات داد، بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خود وفادار می مانند، در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر پیش می گیرند)؛ ولی آیات ما را هیچ کس جز پیمان شکنان ناسپاس انکار نمی کنند! لقمان/۳۲:

علامه طباطبایی نوشته است: خلاصه می خواهد بفرماید: این خواندن خدا در آن حال دلیل بر این است که فطرتشان فطرت توحید و یگانه پرستی است (همان، ج ۱۶، ص ۳۵۵).

دلیل عقلی بر وجود خداوند

برهان عقلی که متکلمین برای شناخت حصولی بدان اشاره کرده اند متنوع است و می توان آن را در سه دسته تقسیم بندی کرد. استاد محمد تقی مصباح یزدی: متکلمان و فیلسوفان در کتب خود دلایلی متعددی را با شیوه های مختلف (مشاهده طبیعت، برهان حدوث و برهان عقلی) اقامه کرده اند (آموزش فلسفه، درس ۶۲).

خواجه نصیر الدین طوسی: الوجود ان كان واجبا فهو المطلوب و الا استلزمه الدور و التسلسل (تجرید الاعقاید، المقصد الثالث، ص ۳۱۰).

تقریر این برهان در دو بخش صورت می گیرد.

الف) مبادی استدلال. در این بخش با مفاهیم در این استدلال آشنا می شویم. فهم صحیح برهان مبتنی بر چهار مقدمه است.

۱. تعریف مفهوم واجب الوجود و ممکن الوجود. هر موجودی که نسبت آن به وجود ضروری و قابل انفکاک نباشد، به آن واجب الوجود اطلاق می گردد و هر موجودی که نسبتش به وجود ضروری نباشد و قابلیت انفکاک را داشته باشد، به آن ممکن الوجود گفته می شود. برای تقریب این رابطه به ذهن می توان از تشبیه رابطه مذکور در مثال استفاده کرد. رابطه بین روغن و چربی به صورتی است که آندو از هم منفک نمی گردند؛ انفکاک آندو مساوی با نبودن روغن است. و اما ممکن الوجود رابطه اش مانند نمک و آب با آب شور است. در این مثال شوری از آب قابل انفکاک است و لذا شوری آب ممکن الوجود است. اما جدایی شوری از نمک ممکن نیست.

۲. مفهوم علت واصل علیت. موجودی که باعث ایجاد موجود دیگر می گردد، به گونه ای که بدون واقعیت داشتن آن موجود دوم به وجود نمی آید. موجود اول را علت و موجود دوم را معلول می نامند.

منفاد اصل علیت آن است که موجود ممکن برای بوجود آمدنش نیازمند به علت است. این موضوع قضیه ای بدیهی است و صرف تصور موضوع و محمول برای تصدیق بدان کافی است.

۳. مفهوم دور و علت بطلان آن.

منظور از اصطلاح «دور» آن است که شیئی، علت خودش باشد. خواهد در این میان واسطه متعدد باشد یا واسطه یکی باشد. در صورت دوم به آن دور مصرح و در صورت اول به آن دور مضمر اطلاق می گردد. علت امتناع دور بخاطر این است که منجر به اجتماع نقیضین می گردد. و اجتماع نقیضین بدیهی البطلان است.

۴. مفهوم تسلسل و دلیل بطلان آن.

منظور از تسلسل آن است که سلسله علت و معلولها تا بی نهایت ادامه پیدا کند و هیچگاه به سرآغاز و علت نخستین ختم نشود. البته هر تسلسلی باطل نیست و لذا برای بطلان تسلسل عللی شرایطی لازم است. آن شرایط عبارتند از:

الف) اجزاء سلسله موجود بالفعل باشند. بنابر این اگر بعضی از اجزاء سلسله بالقوه موجود باشند؛ این تسلسل اشکال ندارد. زیرا اجزاء موجود متناهی خواهد شد. مانند تسلسل در اعداد.

ب) اجزاء سلسله اجتماع در وجود داشته باشند. بنابراین برخی از اجزاء از بین بروند این تسلسل محال نیست. مانند زمان که اجزاء آن اجتماع در وجود ندارند.

ج) بعضی از اجزاء سلسله برهم ترتب وجودی داشته باشند. بنابراین تسلسل اعداد غیر متناهی چون رابطه علت و معلول بین آنها نیست؛ این سلسله محال نخواهد بود.

دلیل بطلان تسلسل آن است که چون معلول نیازمند به علت است و این خصوصیت، ویژگی عمومی تمام اجزاء سلسله است. پس آن علتی که بخواهد این سلسله را بوجود آورد، تحقق نخواهد یافت. زیرا مجموعه ای از موجودات وابسته بدون وجود موجود دیگری که طرف این وابستگی باشد، معقول نیست.

استاد مصباح یزدی: حقیقت این است که بطلان تسلسل در مورد علل، قریب به بدهت است و با اندک تأملی روشن می شود (آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۳۶۸ و آموزش عقاید، ج ۱، ص ۷۸).

(ب) تقریر برهان وجوب و امکان

۱. من وشما به عنوان واقعیت وجود داریم .

۲. ما ممکن الوجود هستیم.

۳. علت ماکیست. علت ما اگر پدر و علت پدر ما و همینطور ادامه داشته باشد یا علت ما پدر ما و علت پدر ما پدر بزرگ، و علت پدر بزرگ خود ما علت آن باشیم. هر دو حالت (تسلسل و دور) باطل است .

۴. بنابراین علت ما واجب الوجود بالذات و تنها واجب الوجود بالذات خداوند است.

توحید

پس از اثبات واجب الوجود بالذات نوبت به اثبات وحدت خداوند عزّ اسمه می رسد.

واژه توحید از نظر لغوی به معنای یکی دانستن و یکتا شمردن است و گستره آن شامل مباحث اندیشه ای و عملی می گردد.

۱. توحید نظری یعنی شناختن قطعی انسان به وحدانیت خداوند در مرتبه ذات، صفات و افعال است

۲. توحید عملی یعنی این که انسان به مقتضای اعتقاد خود اعمالش را فقط برای خداوند انجام دهد.

توحید در ذات، به معنای شناختن ذات حق به وحدت و یگانگی است. توحید در ذات به دو صورت:

الف) توحید احدی یعنی بسیط بودن خداوند. ب) توحید واحدی یعنی فرد بودن قابل بررسی است.

دلیل بر توحید احدیت نفی ترکیب از خداوند است.

ترکیب به هر نحوه که تصور گردد؛ خواه اجزای آن ترکیب از اجزای عقلی (جنس و فصل) یا از اجزای خارجی (ماده و

صورت) یا از اجزای مقداری (مانند خط و سطح) ندارد. زیرا اجزای تحلیلی مربوط به ماهیت است و ماهیت فی نفسه ممکن

الوجود است و حال آنکه خداوند واجب الوجود بالذات است، هم چنین اجزای خارجی ندارد زیرا این اجزاء مربوط به جسم

است و بالاخره اجزای مقداری مربوط به ماده می باشد.

دلیل بر نفی توحید واحدی، صرف الوجود است.

صرف الوجود یعنی وجود خالص و وجود بدون نقص و فقدان است. و از آنجا که صرف الشیء نمی توان متعدد گردد. بنابراین رو صرف الوجود تعدد بردار نیست.

توحید ذاتی خداوند در قرآن مجید به دو صورت ذکر گردیده است. ذات: « و لم یکن له کفوا احد» **اخلاص/۱**. توحید بون ذات: « لیس **کمثله** شیء و هو السميع البصیر» شوری/۱۱

امام علی(ع) در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید: ۱- **أَوَّلُ الدِّینِ مَعْرِفَتُهُ**: آغاز دین، شناخت خدا است. ۲- **وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ**: کمال شناخت خدا، تصدیق وجود او است ۳- **وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدِهِ**: کمال تصدیق وجود خدا، یگانه دانستن او است.

۴- **وَ كَمَالُ تَوْحِيدِهِ الاخلاص له**: کمال یگانه دانستن خدا، اخلاص داشتن در اعتقاد به یگانگی خدا است
خواجه نصیر الدین طوسی: همه فلاسفه و پیروان دین ها به موجود ثابت و پایداری معتقد هستند که همه تغییرات وجودی از آن سر می زند. اختلافی مه در مورد آن موجود همیشگی هست ، در صفات و نحوه موجودیت او است(تههیدالاصول، ص ۴۳).

لاهیجی: بدانکه واجب را شریک نتواند بود، نه در ماهیت و نه در وجوب وجود. اما در ماهیت، بسبب آنکه مشارکت در ماهیت یا مجانس(اگر بعضی از حقیقت هر دو بود) باشد یا مماثل(اگر تمام حقیقت هر دو بود)..... پس لازم آید که حقیقت واجب اوجود مرکب باشد از جنس و فصل. و ترکب مطلقا در واجب محال است. و اگر ماهیت مشترکه بین الواجبین، تمام حقیقت هر دو بود، چنین ماهیت را ماهیت نوعیه گویند و محتاج بود در وجود خود به عوارض مشخصه. و محتاج به غیر در وجود ، واجب الوجود نتواند بود (سرمایه ایمان، ص ۴۴).

لاهیجی: وجوب وجود ، با ترکیب جمع نشود، یعنی نتواند بود که واجب الوجود مرکب باشد؛ چه وجود مرکب ، موقوف باشد به وجود اجزاء، خواه اجزای خارجی باشد و خواه ذهنی چون وجود مرکب موقوف باشد به وجود اجزاء ، پس محتاج باشد به غیردر وجود(گوهرمراد، ص ۱۹۷).

توحید صفات

توحید در صفات به معنای شناخت حق به یگانگی عینی با صفات و یگانگی صفات با یکدیگر (یا نفی هر گونه کثرت و ترکیب از ذات) است. دلیل این موضوع آن است که اختلاف ذات با صفات و اختلاف صفات با یکدیگر لازمه محدودیت وجود است.

امام علی (ع) می فرماید: كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ أَنَّهَا غَيْرُ الْمُوصُوفِ، وَشَهَادَةِ كُلِّ مَوْصُوفٍ أَنَّهُ غَيْرُ الصِّفَةِ، كَمَالُ إِخْلَاصٍ لِلَّهِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ. زیرا هر صفتی گواه بر این است که غیر از موصوف خود است و هر موصوفی، گواه بر این است که غیر از صفت خود است.

توحید افعالی

این مرتبه از توحید به معنای شناخت جهان با همه نظامات، سنن، علل و معلولات آن، همگی ناشی از اراده خداست و موجودات عالم همچنانکه در ذات خود استقلال ندارند، در افعال خود نیز استقلال ندارند. عدم استقلال انسان در افعال خویش به معنای نفی اختیار از او و پذیرش جبر نیست. بلکه نفی شریک برای خداوند، نفی ایجاد و تدبیر پدیده ها به صورت مستقل است. به بیان دیگر افعال مخلوقات همگی مخلوق با واسطه خدای متعال بشمار می روند. و به قول فلاسفه علت علت هم علت است و معلول معلول هم معلول است. قرآن مجید در مورد توحید افعالی خداوند می فرماید «قل الله خالق کل شیء و هو الواحد القهار» رعد/۱۶.

اما متأسفانه در زمینه توحید افعالی میان متکلمان مسلمان افراط و تفریط صورت گرفته است. بدین صورت که متکلمان اشعری به استناد ظواهر برخی آیات قرآن مجید به کلی سلب تأثیر از علل بی واسطه کرده اند و خداوند را فاعل بی واسطه برای پدیده ها دانستند. اینان برای عدم بطلان تکلیف، ثواب و عقاب یا لغویت ارسال و انزال کتب آسمانی به نظریه کسب معتقد شدند.

شهرستانی در مورد نظریه کسب نوشته است: ان الباری تعالی هو خالق اعمال العباد خیرها و شرها، حسنها و قبیحها، و العبد مکتسب لها، و یثبتون تأثیرا للقدرة الحادثة و یسمون ذلك کسبا (الملل و النحل، ج ۱، ص ۸۹).

در مقابل مکتب اشعری، متکلمان معتزلی با قول به تفویض نوعی استقلال در تأثیر برای انسان قائل شدند. و متکلمان امامیه با استفاده از آیات و روایات نظریه امر بین الامرین را پذیرفتند.

قرآن مجید نسبت به افعال عباد به دو گونه برخورد کرده است. به عنوان مثال در آیه اول فعل قتل را از مجاهدان سلب کرده و در آیه دوم فعل قتل را به مجاهدان در راه خدا نسبت داده و می فرماید:

«فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و لیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم» یعنی این شما نبودید که آنها را کشتید؛ بلکه خداوند آنها را کشت! و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت! و خدا میخواست مؤمنان را به این وسیله امتحان خوبی کند؛ خداوند شنوا و داناست. انفال/۱۷

همچنین «قاتلوهم **يعذبهم** الله بايديكم و يخزهم و ينصرکم عليهم و يشف صدور قوم مؤمنين» يعنى با آنها پيكار كنيد، كه خداوند آنان را به دست شما مجازات مي‌كند؛ و آنان را رسوا مي‌سازد؛ و سينه گروهی از مؤمنان را شفا مي‌بخشد (و بر قلب آنها مرهم مي‌نهد). توبه/۱۴

و اما روايات:

عن المفضل بن عمر عن ابي عبدالله (ع) قال: لا جبر و لا تفويض ولكن امر بين امرين.

عن ابي جعفر و ابي عبدالله (ع) قالا: ان الله عزّ و جلّ ارحم بخلقه من ان يجبر خلقه على الذنوب، ثم يعذبهم عليها والله اعزّ من ان يريد امرا فلا يكون. فسئلا (ع) هل بين الجبر و القدر منزلة ثالثة؟ قالا نعم اوسع ممّا بين السماء و الارض. (توحيد صدوق، باب ۵۹، ح ۷).

نظريه امر بين الامرین، نظريه ای است که بیان می دارد فعل صادر شده از عبد دارای دو نسبت واقعی است. یکی نسبت به فاعل مباشر از این جهت که فعل به اراده، اختیار و قدرت او صورت گرفته است، و دیگر نسبت به خداوند از این جهت که خداوند آن به آن و حتی موقع اشتغال عبد به فعلش، معطی حیات و قدرت به اوست.

نکته: با اثبات توحید افعالی برای خداوند، توحید در خالقیت اثبات می گردد و از تأمل در توحید خالقیت، توحید تدبیر (تکوینی و تشریحی) انتزاع می شود. زیرا ربوبیت و تدبیر از کیفیت آفرینش مخلوقات و ارتباط و همبستگی آنها با همدیگر انتزاع می گردد. بنابر این خالقیت و ربوبیت با همدیگر تلازم دارند و از هم انفکاک ناپذیرند .

استاد مطهری در مورد شرک اعراب جاهلی نوشته است: اعراب زمان جاهلیت نیز در باره بتهایی که شریک خداوند قرار می دادند همین تصور را داشتند ، آنان می گفتند که آفرینش ، منحصر در دست خداست و کسی با او در این کار شریک نیست ، ولی در اداره امور جهان ، بتها با خداوند شراکت دارند. شرک اعراب جاهلیت ، شرک در «خالق» نبود ، شرک در «رب» بود (عدل الهی، ص ۲۲۴).

بنابر این هما نظور که توحید نظری دارای مراتبی هست، در مقابل آن شرک نظری قرار گرفته و نیز دارای مراتبی است. شرک در ذات به معنی آن است که به دو یا سه یا چند اصل قدیم ازلی مستقل معتقد شویم. این نوع از شرک در حقیقت موجب خروج معتقدان به آن از توحید می گردد. شرک در صفات مانند این که به زیادت صفات بر ذات خداوند قائل شویم (قدماء ثمانیه)؛ و شرک در خالقیت مانند این که به قول تفویض قائل شویم ؛ گرچه هر دو قسم اخیر دارای مراتب شرک خفی و جلی می باشند، اما موجب خروج معتقدان به آن، از اسلام نمی گردد.

صفات و افعال الهی

مفاهیمی که در مورد خداوند به کار برده می شوند اگر حاکی از اثبات کمالات وجودی و متضمن نفی نقص و محدودیت برای خداوند باشند به آن مفاهیم مانند علم یا قدرت و... صفات ثبوتیه یا جمالیّه و بالعکس آن مفاهیمی را که حاکی از نفی نقص وجودی و محدودیت داشته باشند، مانند حرکت، تغیر به نام صفات جلالیه یا سلبيه اطلاق می گردد.

برخی از متکلمان به منظور تنزیه مطلق خداوند از صفاتی که در مورد ممکنات بکار می رود؛ صفات ثبوتیه حضرت حق را به معنای سلبی تأویل برده اند؛ در صورتی که از نظر منطقی این عمل خالی از اشکال نیست. زیرا اولاً باید معنای ایجابی آن صفت را اثبات و بعد آن را نفی کرد. به عنوان مثال علم، علم را به نفی جهل تأویل برده و معنای عدمی (جهل) را، از ساحت مقدس الهی سلب می کنند.

و ثانیاً با توجه به احکام حاکم بر نقیضان، سلب یکی از طرفین نقیض به معنای اثبات طرف دیگر است و عدم التزام به نتیجه آن به معنای تجویز به ارتفاع نقیضان می گردد.

صفات حقیقیه، اضافیه و ذات اضافه

مفاهیمی که به خداوند نسبت داده می شود، ممکن است با در نظر گرفتن از ذات الهی انتزاع گردد. مانند صفت حیات؛ و نیز ممکن است از مفاهیم باشد که از مقایسه بین ذات الهی و مخلوقاتش انتزاع گردید باشد مانند رازقیت و خالقیت. متکلمان قسم اول را صفات ذاتیه حقیقی و دومی را صفات اضافی می نامند. مفاهیم که در صفات ذاتی به کار گرفته می شود ممکن است از مفاهیم نفسی و فاقد هر گونه اضافه ای باشد. مانند صفت حیات؛ و نیز ممکن است از مفاهیمی باشند که اضافه به متعلق خودشان باشند. مانند صفت علم و قدرت که بدون تصور معلوم و مقدور علیه نمی شود و لذا نام صفات ذات اضافه به آن اطلاق شده است.

حکمت الهی

یکی از صفات الهی، صفت حکمت است. حکمت در یکی از معانی خود به معنای غایتمند بودن افعال است. در مورد غایتمند بودن افعال الهی پرسش ها و ایراداتی از قبیل: وجود مخلوقات ناقصه الخلقه، وجود بلايا، شر، اجزاء زائد در بدن و..... مطرح است. اما نکته مهم در اینجا آن است که اشکالات فوق ناشی از عدم برداشت صحیح از صفات و افعال الهی است. با توضیح برخی از مفاهیم این صفت الهی را دنبال می کنیم.

۹. در اسلام جناب قاضی سعید قمی در کتاب کلید بهشت ص ۷۰ و شرح توحید صدوق: «فصفات الله تعالى كلها راجعة الى سلوب الاضداد و النقائص لا انها معاني ثبوتية او قائمة به» تصحیح نجفعلی حبیبی، ج ۱ ص ۱۷۹؛ و در یهودیت جناب ابن میمون اندلسی در کتاب دلالة الحادیرین: اعلم ان وصف الله عز وجل بالسوالب هو الوصف الصحيح الذي لا يلحقه شيء من التسامح، و لا فيه نقص في حق الله جمله ولا على حال. اما وصفه بالايجاب ففيه من الشرك و النقص (ص، ۱۳۶).

الف) مفهوم غایتمندی در مورد انسان به معنای آن است که شخصی در کارهای خود بهترین هدف را برای خود و یا بهترین وسیله برای رسیدن به هدف خود انتخاب نماید. ولی غایتمند بودن افعال در مورد خداوند به معنای آن است که خداوند در ایجاد افعالش بهترین نظام ممکن را برای رسانیدن موجودات به غایات ذاتیشان فراهم آورده و آنها را بسوی هدف می راند.

ب) برای وجود یافتن یک شیء تنها فاعلیت خداوند به عنوان علة العلل کافی نیست، بلکه قابلیت قابل نیز شرط است. اما قابلیت قابل ها که متأثر از عوامل گوناگونی است، یکسان نیست و همین موضوع باعث متنوع شدن موجودات می گردد. و برخی از اشکالات فوق ناشی از عدم توجه به همین مطلب است.

ج) آنچه را اصطلاحاً به آن شرّ و بدی گفته می شود. دو گونه می توان تفسیر کرد. شرّ امر عدمی باشد مانند جهل، نابینایی و فقر؛ و دیگر آن که شرّ امر وجودی بوده و در اثر مقایسه بوجود آید و بدون مقایسه شرّ نباشند. به بیان دیگر هستی هایی که موجب نیستی می گردند. مانند سیل، زلزله، میکروب، شیطان و وجود ابولهب ها؛ از میان این دو قسم شرّ، فقط امور وجودی نیاز به فاعل دارند و امور عدمی در قلمرو خلقت قرار نمی گیرند تا نیاز به فاعل داشته باشند.

د) وجود را دو گونه می توان لحاظ کرد. الف) وجود حقیقی؛ ب) وجود اضافی. وجود حقیقی هر شیء وجود فی نفسه اوست و وجود اضافی هر شیء وجود انتزاعی و نسبت او با دیگران بوده و لازمه لاینفک وجود حقیقی است. از این رو عالم هستی به لحاظ وجود فی نفسه اولاً: خیراست، ثانیاً: این چنین نیست که عالم هستی از خیرات و شرور به طور مجزا و مستقل از هم تشکیل یافته باشد. بلکه شرّ در اثر سنجش بوجود می آید.

ثالثاً: خیرات جهان بر شرور بالعرض غالب و کثیر می باشد.

رابعاً: با افزایش آگاهی بشر معلوم می گردد که همین شرور نسبی فوایدی به همراه دارند.

استاد مطهری: عدم ها و نیستی ها به نوبه خود مقدمه هستی ها و خیرات و کمالاتند، شرور به نوبه خود مقدمه و پله تکاملند. این است که گفته می شود در هر شری خیری نهفته و در هر نیستی، هستی پنهان است (مقدمه ای جهان بینی توحیدی، ص ۱۳۳).

بنابراین اگر اصول فوق الذکر درست تصور و تصدیق شوند، شبهات بر حکمت بالغه خداوند نقش بر آب می گردد.